



هفته نامه

رهائی

سال دوم - شماره ۴۶

سه شنبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۵۹

بهاء ۲۰ ریال

● کوشش واپسین

بنی صدر در رویای آینده

● مسئله آزادیهای دموکراتیک و جنبش
چپ ایران

برخوردی به سفسطه های فداییان خلق
(اکثریت)

گسترده گی اختناق و اتخاذ سیاست درست
در مقابل آن

● سیر مشروعه طلبی در ایران

قسمت سوم

● ادامه تعطیل دانشگاهها

● يك سند

و...

کوشش واپسین

بنی صدر در رویای آینده

دنبال نخود سیاه فرستاد تا برود "بحث و تحقیق" کند و پس از مدت طولانی کابینه را تشکیل دهد و تازه بفهمد که منظور آقای رئیس جمهوری از آزادی وی در انتخاب، آزادی در خیال بوده است.

بدرازا کشاندن قضایا و جدالهای پیرامون آن نه تنها در کوتاه مدت فوایدی برای بنی صدر دارد بلکه آشکار طولانی تری هم بر آن مترتب است. در این جدال بهر حال کسیکه تضعیف میشود رجائی است. اوست که مسئول تشکیل کابینه است و اوست که با عدم تشکیل آن بی کفایتی خود را نشان میدهد. اگر رجائی میتواند کار را با قاطعیت با اصطلاح "انقلابی" آغاز کند این امر در نحوه جریان امور در آینده بی تاثیر نبود و بالعکس چک و چانه زدن‌ها و به تعویق افتادن‌ها و احتمالات تغییر و تبدیلات از همان ابتدای کار شتاب "انقلابی" حرکت وی را میکاهد، خاصه آنکه بنی صدر از قبل نیز رجائی را آشکارا به بی لیاقتی متهم کرده است. نخست وزیری که بنظر رئیس جمهور بی لیاقت است و در عمل هم نمیتواند کابینه را تشکیل دهد، از اثربخشی چندانی برخوردار نخواهد شد و هر چه این یک ضعیفتر، اردوی بنی صدر قویتر خواهد بود.

رجائی از جانب بنی صدر نه تنها متهم به بی لیاقتی شده بلکه "سخت سر" هم معرفی شده است. مجموعه ایمن دو مفت، سخت سر بی لیاقت چیزی در حکم دینگ است. سخت سر با لیاقت، متفکر بی لیاقت و انواع و اقسام ترکیب‌های دیگر قابل تحمل اند، کسیکه هم بی لیاقت است و هم لجوج کارش با کرام الکاتبین است.

با این همه باید گفت که رجائی و یا مشاورین "غیر سخت سر" وی نیز در این میان با همی سر و صدائی که راه انداخته‌اند از حدود قابل تحمل خارج نشده‌اند. سخنرانی "افشاگرانه"ی رجائی با وجود اعتراض و شکوه نسبت به رئیس جمهوری، بوضوح از چهارچوب امکان توافقیهای آینده خارج شد و اظهار "خرسندی های عمیق" اخیر ایشان مبنی بر رفع پاره‌ای از "ابهامات" نشانه از این دارد که وی مایل است تا حدی کوتاه بیاید و رضایت نسبی بنی صدر را جلب کند. تا زمانیکه خرسازیل بگذرد و باو نشان دهد که "سخت سر" یعنی چه!

با همی این تفصیل مسلم است که دیر یا زود امر امام در ایجاد "تفاهم" اجرا خواهد شد و مشکل کابینه با عقب نشینی یک طرف حل خواهد گشت و تاکتیک تعویق‌ناهی

بحران کابینه بیش از آن حد که جناحهای مختلف رژیم مایل باشند طول کشیده است و این امر با همی خودداری که در ابتدا این جناحها در افشاء یکدیگر داشتند هم تضادهای موجود را آشکارتر میکند و هم بنوبه‌ی خود در تشدید آنها سهیم است. در این میان تردید خمینی در حل و فصل قضیه نه ناشی از عدم تمایل وی "در دخالت در امور" بلکه معلول ناروشتی است. است در چشم انداز آینه شده. عبارت دیگر وی میداند که کلاف سردر گم فعلی در چه جهتی گسوده خواهد شد و نمیخواهد که حتی المقدور بی خبر از سیر محتمل وقایع، موضعگیری کند. این تردید، در جناحهای قدرت نیز مشهود است و با آنکه مساله‌ی ترکیب کابینه شاید بتوان گفت از تعیین کننده ترین مسائل در کوتاه مدت است، معهذا طرفین در عین توسل به انواع مانورها و توطئه‌ها بعلت همین تردید از رساندن مساله به آخر خط ابا کرده‌اند.

در این میان بنی صدر واقفاست که خمینی فعلا حاضر به موضعگیری نیست ولی در عین حال وی نیک میداند که اگر امام مجبور به موضعگیری شود، موضع او بنفع وی نخواهد بود. شانس بنی صدر در محدوده‌ی طیف تردید تا نقطه‌ای نزدیک به موضعگیری قرار دارد. اعمال فشار بیش از این و بازی شدن صحنه‌ی آخر نمایش شتابی مطلوبی - لااقل در شرایط فعلی - به بار نخواهد آورد. بنابراین برنامه‌ی بنی صدر این است که تا حد ممکن تعیین تکلیف نهایی را به تعویق اندازد چون برای او مسلم است که بهر حال هر کابینه‌ای که تشکیل شود برای او بدتر از کابینه‌ای است که فعلا صدر امور است. کابینه‌ی فعلی کابینه‌ی بنی صدر است. کابینه‌ی آینده از آن رقیب اوست، پس هر چه قضایا کش بیاید از این جنبه بهتر است. مضافا اینکه وی امید دارد که در این مدت مجموعه عوامل داخلی و خارجی و حوادث غیر مترقبه فرصتهای پیش بینی نشده‌ای برای او پیش آورد. با وضع فعلی قضایا، بالاتر از سیاهی رنگی نیست.

بنی صدر در اجرای تاکتیک خود غیر از تعویق جواب به بهانه‌ی سفر و بحث و غیره مانورهای شفاف دیگری هم داده است که بلا اثر نبوده است. از این جمله است اظهار شفاهی و کتبی وی به رجائی مبنی بر اینکه بجز پست وزارت کشور و وزارت دفاع، او آزاد است که ترکیب کابینه را تعیین کند. در حقیقت وی با زرنگی خاصی جناب رجائی را

بنی صدر بحد و مرز خود خواهد رسید بویژه آنکه وضع جمهوری اسلامی در کل در خطر است و اینها مجبورند علیرغم تضادهای فراوانشان با هم کنار بیایند.

آخرین سنگر بنی صدر و شرکاء بالاخره گشوده خواهد شد ولی بنی صدر اگر هم نتواند با تاکتیک و مانورهای مختلف این امر را کلاً به تعویق اندازد که همانطور که گفته شد به احتمال زیاد نخواهد توانست. لاقلاً در میان بخشی از ناراضیان فعلی و ناراضیان آینده پایگاهی برای خود خواهد ساخت. وی با مقاومت و مخالفتهای کنونی با حزب جمهوری اسلامی و کابینه، گریبان خود را از مذمت ناپسانهای ها و ناراضیانی های آینده رها خواهد ساخت و حتی از آنها بهره‌برداری کرده و ادعا خواهد نمود که او پیشاپیش این مسائل را دانسته و با آنها مخالفت کرده است. عبارت بهتر وی که در حال حاضر در جدال دو جناح، رقیب ضعیفتر است میگوید که اگر در مصاف کنونی شکست خورد لاقلاً خود را بدیل آینده سازد.

این امر البته بستگی به عوامل متعددی دارد که پیش‌بینی نحوه‌ی سیر هر یک از آنها ممکن نیست. گذشته از بدیل‌های چپ و بورژوا لیبرال و سلطنت طلب در اردوی اسلامیون سه گرایش متمایز و مشخص وجود دارد. این سه گرایش هر یک خود را در بهره‌برداری سیاسی از اعتقادات مذهبی توده‌های مردم دخیل میدانند و در یک حکومت اسلامی حق عمده را برای خود قائل است. حزب جمهوری اسلامی در برگیرنده‌ی قشری ترین و مرتجع‌ترین گرایشهای مذهبی این حزب با تکیه بر بینش مذهبی خمینی که قرابت نزدیکی با آن دارد و با دربر گرفتن بخش اعظم روحانیون و سلسله مراتب آن و به یمن شکل نسبی توانسته است اهرمهای اساسی قدرت را در دست گیرد و نا آجا که میسر است تعیین کننده‌ی مسیر حرکت جمهوری اسلامی باشد.

گرایش عمده‌ی دیگر مجاهدین و دیگر نیروهای رادیکال مذهبی است که علیرغم تمایل خود هیچ سهمی در قدرت بدست نیاوردند و با آنکه حقانیت و اصالت خود را بیش از نیروهای مذهبی دیگر میدانند با همه‌ی سازشکاری و مدارا، بداخل مدار قدرت پذیرفته نشدند. اگر قرار باشد که بدیل رژیم فعلی از میان نیروهای مذهبی باشد که اگر بزرگی است یعنی اگر روی گرداندن روزافزون مردم از رهبری کنونی موجب روی گرداندن آنها از بدیل‌های مذهبی بطور کلی نشود (که این خودبستگی به سیر حوادث و نیز میزان درایت نیروهای چپ دارد)، در این صورت مجاهدین با تشکیلات قابل توجهی خود بدیل خوبی خواهند بود، گرچه با توجه به مسیر حرکت اجتماعی یکسال و نیم اخیر، این امکان فعلاً دور از ذهن است.

در این میان گرایش سوم، یعنی گرایشی که رهبری آنها در گذشته بازگان بعده داشت و امروزه بنی صدر عهده‌دار است، از همه کمتر تعلق ایمانی به مذهب دارد

گر چه تظاهرات نسبت به آن از دوتای دیگر کمتر نیست. اصل اساسی این گرایش بهره‌برداری صرفاً از مذهب است. عوامل متشکله‌ی آن ملغمه‌ای از تمایلات اسلامی و غربی (نیمه مسخ شده) را بر مبنای یک نوع لیبرالیسم رنگ پیریده و مذهب بد بورژوازی ارائه میدهند. ضد کمونیسم این گرایش مانند گرایش اول بسیار شدید است و این نه بر مبنای اعتقادات مذهبی بلکه بر مبنای گرایش سیاسی - دلبستگی و یا وابستگی به حکومت‌های غربی - استوار است.

نزدیکی سیاسی ایدئولوژیک این گرایش به بورژوا لیبرال‌های غیر مذهبی از یکسو، و تفاهم بیشتر آنها با گرایشهای شبیه مجاهدین از سوی دیگر (که بر مبنای برداشت اسعاف پذیرتر از اسلام و مخالف با قشریون مذهبی استوار است)، امکان مانور و حرکت آنها بیشتر از سایرین میکند و همین امر مایه‌ی قدرت نسبی و از آن مهمتر مایه‌ی امیدهای آینده‌ی آنست. این گرایش زمانی که ضروری باشد میتواند رنگ شدیداً مذهبی بخود گیرد و زمانیکه اوضاع بطلبید "آزادمنش" شود، هم مدافع ولایت فقیه است و هم نیست (بالاخره موضع بنی صدر معلوم نشد!!)، هم موافق انقلاب فرهنگی است و هم نیست (بنی صدر مخالف بستن دانشگاهها در راس نیروهای مردم (۱) به دانشگاه حمله میکند)، هم ملی هست و هم نیست (بنی صدر خود را شاکرد مدرسه‌ی صدق و دانشگاه خمینی مینامد اما حمله‌ی خمینی به ملی گرایان را کاملاً درست توصیف میکند)، هم موافق حمله به کردستان است و هم مخالف آن، و خلاصه همه چیز هست و نیست. و این خصوصیت چنانکه میدانیم در هر حکومتی که بنیاد بر تحمیل مردم باشد، ارزش فوق العاده دارد و یک اهرم قدرت قابل توجه است. این گرایش هر چه دارد از این خصوصیت دارد. بقول آیت‌الله جاره، بنی صدر یک زرنگی دارد و آن اینکه با موج حرکت می‌داند و عبارت بهتر آن را به نرخ روز میخورد.

با همه‌ی این تفصیل بنظر میرسد که اکنون تا زمان شکست بدیل اول - حزب جمهوری اسلامی - دو گرایش دیگر باید به انتظار بنشینند و امید داشته باشند که شکست حزب جمهوری اسلامی مقارن با شکست جمهوری اسلامی نباشد و مرفا به جا بجائی اسلام راستین و اسلام مکتبی و اسلام توحیدی.. منجر شود.

آیا چپ‌ایران چنین آینده‌ای را اجازه خواهد داد ؟ و آیا سلطنت طلبان گذشته و حال مجالی به چپ و یا اسلام‌های گوناگون خواهند داد ؟

هفته‌نامهٔ رهاائی
نشریه
سازمان وحدت کمونیستی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

مسئله آزادیهای دموکراتیک و جنبش چپ ایران

۱- برخوردی به سفسطه‌های فدائیان خلق (اکثریت)

از هنگام سقوط حکومت دکتر مصدق بعثت توطئه‌های امپریالیسم و سازشکاری اتحاد شوروی، اشتباهات ماهیوی حکومت مصدق، خیانت حزب توده و دلالتی خائنیتی چون مظفریاتی مکی و آیت‌الله... تاکنون تصور میرفت که مسخ تاریخ و ناپاک... امروزی رسد.

بی‌شک سیاه‌ترین ادوار عصر آریامهری کمتر اتفاق می‌افتاد که دروغگوئی و ربا چنین ابعاد یابد و از آن مدش‌تر حامی و طرفدار سینه چاک بیاید.

در طول این دوران میلیون با همی محدودیت‌های طبقاتی، و جنبش چپ با همی انحرافات، لااقل در ظاهر از دستاوردهای نهضت ملی دفاع می‌کردند و آزادی‌های دموکراتیک آن دوران را ستایش می‌کردند. حتی حزب جیره‌خواری مانند حزب توده که با برادر بزرگ اتحاد شوروی زمانی شنیع‌ترین اتهامات را به مصدق و جبهه ملی وارد می‌آورد، سالها بعد به کفاره‌ی خیانت‌های خود به درویش‌گسی استان جبهه ملی روی آورد و پیام پشت‌پام و طرح پشت‌طرح برای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری با همکاری جبهه ملی می‌آورد و دفاع از میلیون و آزادیخواهان را جزء لایجزای "برنامه‌ی خود" می‌شمرد.

با این همه در میان مخالفین رژیم شاه، از میلیون جبهه ملی گرفته تا هواداران انواع گرایشهای مذهبی و اقسام مدافعین چپ هیچکس خیانت عظیم حزب توده را نبخشید. هیچکس چنین نکرد تا زمانی که ملغمه‌ای از انحرافات و ارتداد و سازشکاری جنبش چپ ایران را چنان مسخ کرد که باز شناختن آن از گذشته بسیار دشوار شد.

از حزب توده می‌گذریم. یک حزب خائن سرسپرده کسه فعلا مدافع جمهوری اسلامی است راهی نیز همی کشی برای جهنم آخوندیسم ندارد. جمهوری اسلامی با بازوی توانمندی حزب الله مراکز سازمانهای سیاسی را درهم می‌کوبد و حزب توده آفرین می‌گوید. فاشیسم روزنامه‌ها را می‌بندد و حزب توده مراتب قدردانی خود را اظهار می‌دارد. جز این از حزب توده بعید بود. اما پیروان نوین خط امام - خط حزب توده، سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) نیز مانند موارد بشمار دیگری پای خود را در جای پای حزب توده می‌گذارند منتهی با ناشیگیری بیشتر. کار شماره‌ی ۶۹

در مقاله‌ی "از حقوق دموکراتیک مردم و آزادیهای سیاسی نیروهای ضد امپریالیست دفاع کنیم"، هیچ چیز نادرستی در حمله‌ی اوباشان بمراکز سازمانهای سیاسی نمی‌یابد چون بزعم این سازمان همه‌ی احزاب و سازمانهای چپ موجود در ایران بجز خودش و حزب توده با راست و لیبرال... هستند یا اولترا چپ و خرابکار و آوارشیست. همی ایمن سازمانها باید نابود شوند. هر حکومتی - ولو حکومت جمهوری اسلامی - وظیفه دارد که بنای آنها را از بیخ و بن بکند. بگفته‌ی کار ۶۹ (اکثریت)

"ما همچنانکه بارها اعلام داشته‌ایم خواهان درهم شکستن احزاب و محافل سرمایه‌داران لیبرال و کلپوهای علنی جاسوسان سیا و پنتاگون، مبلغین تشروری سه جهان هستیم."

کار ۶۹ به "حجت الاسلام هادی غفاری" اعتراض می‌کند که نحوه‌ی کار او

"بیشترین زمینه را برای عوامفریبی، جبهه‌ی ملی، جریان‌ات سه جهانی و سایر محافل و دستجات لیبرال فراهم ساخته"

و بالاخره کسانی که در همین نوشته مورد دفاع فدائیان قرار گرفته‌اند عبارتند از:

"مجاهدین خلق، کانون معلمین مسلمان و حزب توده" که از دوتای اول که مسلمان هستند بگذریم ارزش خارق العاده‌ی حزب توده بعنوان تنها سازمان قابل دفاع و پیش‌کسوت فدائیان روشن می‌شود.

براستی همانطور که در ابتدای مقاله گفته شد پس از ۲۸ مرداد مشکل بود تصور روزی را کرد که در یک حکومت بورژوازی، یک سازمان بظاهر چپ، از حزب توده در مقابل جبهه ملی دفاع کند. منهدم کردن یکی را بنفع "خلق" بدانند (و تنها معترض باشد که چرا نوعی عمل شده که آنها "حقانیت" پیدا کنند!) و حمله بدیگری را محکوم کند و با افتخار تمام اظهار کند که:

"ما با سیاست دولت بازرگان مقابله کردیم و از فعالیت آزاد "توده‌ایها" و دیگر نیروهای ضد امپریالیست (منظور مسلمانان است) قاطعانه دفاع کردیم."

در حقیقت فدائیان و حزب توده با این اظهارات دید خود را از جامعه وحشتناکی که تحت حکومت آنها بوجود خواهد آمد (خداوند متعال چنین روزی را میآورد!) نشان میدهد. این دو قلوها که همه سازمانهای کمونیست موجود در ایران را "لیبرال" و "علف هرز" میخوانند و در عین حال "خواهان درهم شکستن احزاب لیبرال" میشوند از مسأله دموکراسی دیدی ارائه میدهند که از دید "حجت الاسلام هادی غفاری" یک ارزش دموکراتیک تر نیست. استالینسم و تروریسم هیچگاه در تاریخ ایران بدین گستاخی و آشکاری عرض اندام نمیکرده است. استالین میگفت هر که با ما نیست بر سر ماست. این حضرات راه استالین کبیر را تکامل داده و معتقدند هر که از مانیت بر ماست. برآستی که انسان هر قدر حقیرتر، ادعایش بیشتر و افکش تاریکتر است.

جالب اینجاست که شماره های بعدی کار از خود بنحسو دورویانه ای انتقاد میکند که چرا از حزب توده دفاع کرده است! الحق که دست مریزاد! آیا جز سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) و صرف نظر از دسته بندیهای درونی (آن) کی بزم این آقایان حق حیات دارد؟ آیا هیچ انسان کمونیست و چپ (نه لیبرال!) دیگری که جرات تشکیـل "احزاب و محافل" را بخود دهد در این بخش از کره ی خاک که ایران نام دارد بنظر فدائیان اجازه ی فعالیت دارد؟

فدائیان (اکثریت) نه تنها در اظهارات راست خود حقارت و کوبه بینی را به نهائیهای خود رسانده اند بلکه در عمل نیز توسط اعضاء و هواداران مطیع خود روی گذشته های دور و نزدیک حزب توده را سفید کرده اند. در بسیاری از ادارات همکاری و هم نفسی فدائیان با هیئت های کثیف "پاک سازی" و یقه در ری ها و سینه چاک دهی های آنها، کاسه ی از آتش داغ تر شدن آنها در تمفیه ی "عناصر لیبرال" بحدی اشمزاز آور شده است که کارمندان ناآگاه این ادارات بیش از آنچه که به حزب الهی ها بدبین شوند نسبت به "چی" ها بدبین شده اند. این "حجت الاسلام هادی غفاری" نیست که مردم را بسوی لیبرالها میراند. این "چی" های توده ای و فدائی هستند که با اعمال خود توده ی نا راضی از رژیم را به دامن بختیارها میرانند. در تاریخ کارهایی کوچکتر از این را خیانت نام گذاشته اند. و حزب توده نیز که صفت "خائن" جزئی از ترکیبش را میسازد در اساس کارهایی بدتر از این نکرد.

در نوشته ی حاضر مخاطب ما رهبری فرصت طلب و سازشکار سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) نیست. مخاطبین ما افراد و هوادارانی از این سازمان و سازمانهای دیگر هستند که تحت تاثیر سفسطه های استالین های کوچک و بزرگ، به کجراه کشیده شده اند و بی آنکه خود بدانند - و یا تحت این تصور که خدمتی میکنند - ایضا به هیزم کشان جهنم تبدیل شده اند. کسانی که تجربه ی شخصی و یا اطلاعات از تاریخ اخیر ایران بحدی نیست که کارهای حزب توده، غلط کردنها ی آنان و بازگشت مجدد آنان به اطلشان را بدانند. کسانی

که در شور مبارزه فرصت تعمق در این نکته را که هدف چیست نیافته اند و چنان از خود بیخودند که بهر سو کشیده میشوند و متأسفانه زمانی بخود خواهند آمد که دیر شده است. ده ها هزار عضو و هوادار حزب توده پس از ۲۸ مرداد تواء صادق این سرنوشتند. ندامت نامه. انفعال. تجارت. و بالاخره خیانت.

دموکراسی

دموکراسی و بینش دموکراتیک قبل و بعد از انقلاب اجتماعی عوض نمیشود. نمیتوان قبل از انقلاب فاشیست مسلک بود و بعد از انقلاب آزادیخواه شد. نیروئی که چنین ادعائی میکند یک نیروی دروغگو و ریاکار است. یا انسان حق حیات و اظهار عقیده برای دیگری که جز او می اندیشند قائل است، که این انسان دموکرات است، و یا معتقد است که هر کس که جز او میگوید منحرف و مهدور الدم است که در اینصورت یک فاشیست مسلک است. بینش دموکراتیک در موضع طبقاتی هم خود را می نمایاند.

با این همه با وجود یکسان بودن بینش قبل و بعد از انقلاب اجتماعی، نحوه ی تحقق این بینش واحد نمیتواند متفاوت باشد. در نوشته ی حاضر ما بحث دوران بعد از انقلاب اجتماعی را مطرح نمیکنیم چه هنوز وقت بسیار است و از طرف دیگر متأسفانه جنبش چپ در همین مرحله ی کنونی هم رشد کیفی چشمگیری از لحاظ درک این مسائل نشان نداده است و پیش کشاندن مسائل بعد از انقلاب قضیه را پیچیده تر میکند و خلط مبحث پیش میآید. به چند نکته توجه کنیم.

۱- کمتر کسی است که در این امر که جامعه ی ایران جا به جا سرمایه داری است تردیدی داشته باشد. بدین عده ای که هنوز در عالم نیمه فئودالی بسر رند و جز کمسانی که اسلام را دارای شیوه ی تولید خاصی تصور میکنند نیروی دیگری را نمیتوان یافت که معتقد به سرمایه داری بودن جامعه ی کنونی نباشد - و این شامل حزب توده و فدائیان نیز میشود.

۲- وجود دموکراسی بورژوایی در هر مکتب و گرایش سیاسی از کمونیسم برای رشد جنبش کارگری مفید تشخیص داده میشود تا آنجا که فردی مانند لنین آنها را نه تنها مفید بلکه ضروری تشخیص میدهد. هیچ ذی شعوری نیست که در این نکته تردیدی داشته باشد. در گذشته جنبش ایران و سایر کشورها، گروه هایی بوده اند که زمانی تصور میکردند سرمایه داری با توسل به شیوه های فاشیستی باعث بیدار شدن (!) "خلق" میشود ولی خوشبختانه قبل از این نوع بیداری خلق، خود این گروه ها بیدار شدند و فهمیدند که هذیان میگفته اند!

۳- جدال کنونی هیات حاکمه، جدال گرایشهای مختلف بورژوازی و خرده بورژوایی است. در این نکته نیست بحمدالله فعلا همه توافق دارند گرچه روزی که این مسأله عنوان شد ابروهایی نه چندان معدودی بالا رفت.

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

جلوگیری کنند و با تشدید مبارزات مردم، با طرح شعارهای رادیکال، امر مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع را قاطعانه به پیش برند.

بنابراین بهتر است این عناصر چشم خود را باز نکنند و بیهوده گویی نکنند. و از این بهتر، به ابتدال استدلالات سفیهانه‌ای که منجر شده است مدافع فاشیسم و عقب افتادگی و جعل باشند پی ببرند. برای ما همه سرمایه‌داران، چه لیبرال و چه فاشیست مسلک محکومند. برای ما مبارزه با همه آنها ضروری است ولی در عین مبارزه با همه سرمایه‌داران هرگاه که فاشیستها حقوق دموکراتیک "لیبرالها" را زیر پا گذاشتند آنها را محکوم میکنیم زیرا در جامعه سرمایه‌داری وجود دموکراسی بورژوازی را بهتر از عدم آن میدانیم. بورژواهای لیبرال در یک جامعه

سرمایه‌داری که نیروی مستبد فمده سلطه‌ی کامل بر آنها دارد، نیروی حائل هستند. برداشتن حائل یعنی در معرض ضربه‌ی مستقیم قرار دادن نیروهای چپ و این چیزی جز خیانت نیست. بنابراین آنها که از نابود کردن جبهه‌ی ملی اظهار خرسندی میکنند، آنها که هر کس را که مخالف آنهاست "لیبرال" میخوانند، حزب الهی‌های جنبش چپ هستند که ضرر و آزار سوء اقداماتشان بارها از اعمال "حجت الاسلام هادی غفاری" ها بدتر است. جناب حجت الاسلام، اسلام را افتاء میکند. اینها نیروی جنبش چپ را میبرند. ●

مسئله آزادیهای ۲۰۰۰

محدود حجاب خارج سازد و آنها در زمینه‌ی گسترده‌تری طرح نماید.

این مثالها را میتوان ادامه داد و نشان داد که در تمامی زمینه‌ها، چپ میتواند تفکیک مبارزه‌ی دموکراتیک و خواستهای دموکراتیک را از خواستهای بورژوازی از کابل تعمیق و گسترش آنها انجام دهد و نه از طریق نفی آن و سر فرود آوردن در مقابل تفکر و منش پیش سرمایه‌داری. اینطور بنظر میرسد که چپ امروز - لاقبل بخشی از آن - در مقابل بدیل سرمایه‌داری خود را در پناه بدیلهای خرده بورژوازی با فرهنگ پیش سرمایه‌داری پنهان نموده است، بجای پویا جلو، در مخفیگاه گذشته پنهان شده است. ●

در هیات حاکم کنونی از انواع گلزاده عفوری تسلط "حجت الاسلام هادی غفاری" را با درکهای متفاوت از اسلام و از دموکراسی، از انواع بازرگان تا "حجت الاسلام شیخ صادق خلخالی"، از عناصری با منشاء و گرایش بورژوازی تا افرادی از منشاء و گرایش خرده بورژوازی را میتوان سراغ گرفت که هر یک به سبک و سیاق خاص خود میکوشد بر چهره‌ی جامعه سرمایه‌داری ایران حجاب اسلامی زنسد. در این صورت، یعنی در صورتیکه تمام نکات فاسق و ظاهرا مورد توافق همگان است کدام ذیشعور و غیرمفرضی است که مدعی شود کمونیستها باید از جناح **مرتجع تر، غیر دموکرات تر و عقب مانده تر سرمایه‌داری** دفاع کنند؟! کدام نیروی بجز یک نیروی مطلقا منحرف حاضر است که حمله‌ی فاشیستها به لیبرالها را صحنه گذارد تحت این عنوان که لیبرالها سرمایه دارند. گویی فاشیستها سوسیالیست اند! آیا این شعور زیاده میخواهد که اگر حکم بر این است که در جامعه سرمایه‌داری وجود دموکراسی بورژوازی بهتر از مناسبت فاشیستی است - پس باید از دموکراسی بورژوازی در مقابل فاشیسم دفاع کرد؟ آیا باید در اینجا نیز ده ها و صدها نقل قول از لنین - و حتی از کنگره‌ی هفتم - کمینترن - برای کمونیست نماهای امروزی بیاوریم تا به عمق جهلشان پی ببرند؟ ننگ آور است که جنبش چپ ما هنوز در وضعی باشد که باید برای بخشهایی از آن این بدیهیات و اثبات شده‌ها را از نو استدلال کرد.

زمانیکه کنگره‌ی ششم کمینترن مدعی میشد سوسیال دموکراتها برادران دولتی فاشیستها هستند (و بدین ترتیب گذاشت که فاشیسم براحتی رشد کند) به عهده‌ی در تاریخ تعلق دارد که حتی نام بردن از آن با اعتذار و توجیه طلبی استالینیستها ادعا میکنند که کنگره‌ی هفتم این موضع را تصحیح کرد (تنها نمیگویند که اشتباه اولیه ناشی از چه بینشی بوده است). اما امروز در جنبش ما، در جنبشی که همه مدعی هستند از بینش کنگره‌ی هفتم دفاع میکنند، ما با نیروهای مواجه میشویم که سخن گفتن از آنها بعنوان کمونیست کسر شان بشریت است.

میدانیم که عده‌ای ما را متهم خواهند کرد که ناگهان مبلغ همکاری با لیبرالها شده ایم! اما این نیروها بیهوده آب در هاون میکوبند. ما حتی در دوران قبل از انقلاب که همین حضرات توده‌ای و فدائی مبلغ جبهه‌ی واحد ضد دیکتاتوری و گردهم آشی همه‌ی نیروهای لیبرال و چپ ... در یک جبهه‌ی واحد بودند، در کتاب "بحران سیاسی - اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" همدار دادیم که این ترانزافرانی است. ما با لیبرالها تحت هیچ عنوان همکاری نخواهیم کرد ولی از حقوق دموکراتیک آنها در مقابل رژیم شاه دفاع خواهیم نمود. ما مستعد بوده و هستیم که دوستیهای

"باید خط قابل خود را با راست (لیبرال و انواعهم) روشن کنند، آنها را افتاء کنند، در عین حال که تابع مبارزهی آنها با رژیم نمیشوند معیشتی از کشیده شدن زمینگنان بدور آنان و فریب مسردم

رفشای شواله‌ها!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد سرشاههای مبارزانی خود اجتماع مردم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید بفرستید.

مسئله آزادی‌های دموکراتیک و جنبش چپ ایران

۲- گستردگی اختناق و اتخاذ سیاست درست در مقابل آن

دو سال پیش در دوران غلبان انقلابی، بدست آوردن حقوق دموکراتیک از اصلی ترین خواستهای مردمی بود که یکی از ضد دموکراتیک ترین و مستبدترین حکومت‌های تاریخ را بمصاف طلبیده بودند. مسأله بدست آوردن آزادی در شعارهای مردم زحمتکش، در مبارزات مردم برای آزادی زندانیان سیاسی، در مبارزات و اعتصابات کارکنان مطبوعات، مبارزات دانشگاهیان و دانشجویان و... انعکاس یافت و رهبران آنروز را نیز بر آن داشت که برای سوار شدن بر موج حرکت انقلابی توده‌ها - قولهای زیادی در باره حفظ این حقوق مردم بدهند. از آنجمله نباید فراموش کرد که آقای خمینی که امروزه واژه "مجلس شورای ملی" برایشان گران می‌آید و "ملی" را نیز نمیتوانند تحمل کنند، چگونه دو سال پیش قول مجلس موسسان (و نه خبرگان)، قول آزادی فعالیت سیاسی "حتی به کمونیستها" را، میدادند. نباید فراموش کرد که آقایان خمینی و بنی صدر که امروز فتوای مباران شهر سندج و محاصره اقتصادی کردستان را صادر میکنند و هزاران زن و مرد و کودک را بخاک و خون میکشد، چگونه دو سال پیش از قبضه شدن ۱۷ شهرویر کسب اعتبار میکردند و افشای وحشیگری‌های سلاخان محمدرضا شاهی را وسیله کسب محبوبیت برای خویش قرار داده بودند.

اما اینک مروری بر وقایع گذشته، نشان میدهد که حتی آنروز که آقایان از باریش قول آزادی میدادند، در ایران نشانه‌های انحمارطلبی و استبداد، و نطفه‌های نیروهایی که بعداً به جماقداران و کمیته‌ها و پاسداران تبدیل شدند، نمایان بود. قبل از سرنگونی رژیم شاه نیروهای چپ حتی در تظاهرات ضد شاهی از فشار و تعدی حساب ندهد و با برنامه‌ی طرفداران خمینی مصون نبودند. از این گذشته دقت در آثار "تنوریک" و نوشته‌های رهبران مذهبی - از جمله "حکومت اسلامی" و توضیح المسائل آقای خمینی - میتواند تا حدود زیادی سیستم فکری این مجموعه را روشن تر کند. اما وضعیت مبارزه با رژیم شاه، نفرت بی پایه نسبت به بیش از چنددهه جنایت و خیانت - و همچنین غلبه مایه‌گی کلی جنبش سیاسی ایران و از جمله جنبش چپ - و بالاخره "لزوم حفظ وحدت" در مقابل رژیم شاه، باعث شد

که این نمونه‌ها و نطفه‌های واپس‌گرایی مذهبی و استبداد و آزادی کشی نهفته در آنها با مشاهده نشود و یا اگر شد موقتاً فراموش شود، و در واقع باین طریق به توهمی که توده‌ها از آزادیخواهی آقایان داشتند کمک شود. در ۶ ماه اول بعد از قیام، رژیم علیرغم میل بسا - طنی اش مجبور به مراعات برخی ظواهر دموکراتیک شد، و فشار و تعدی بیشتر از جانب جماقداران و یا بقول رژیم "مردم" اعمال میشد. اما این رعایت ظاهری نیز نمیتوانست دوام زیادی داشته باشد.

۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ - یعنی حدود یکسال پیش - را میتوان نقطه آغاز حمله‌ی عریان همه جانبه رژیم جمهوری اسلامی به آزادیهای دموکراتیک بدست آمده در قیام بهمن ماه دانست. ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ از این نظر نقطه عطفی در کردار ضد دموکراتیک رژیم کنونی است که رهبران مذهبی و مسئولان دولتی وقت - و از جمله همین آقایان تازه "کسب کرده" امثال قطب زاده و میناچی - مستقیماً پس از سرنگونی دولت وقت و با نهادهای مذهبی - را در مسجود سرکوب و اختناق اعلام کردند. موجی که با بستن و توقیف روزنامه‌ها و نشریات ضد رژیم آغاز شد و با حمله بسا کردستان و کشتار خلق کرد ادامه یافت. اگر چه شدت این سرکوب و اختناق در طول سال گذشته، بخاطر اختلافات درون رژیم حاکم و همچنین با توجه به مقاومتهایی که در مقابل آن توسط مردم انجام میگرفت، متغیر بود، اما بهرحال قدمه‌ی موثر و مطمئن برای مهار کردن آزادیهای دموکراتیک و استقرار اختناق برداشته شد که از آنجمله میتوان موارد متعددی را نام برد: تصفیه پاسداران و کمیته‌ها از عناصر صادق و یا عناصری که مستقیماً تحت کنترل جناحهای مختلف رژیم نبودند، تشدید اختناق بر ضد نشریات و روزنامه‌ها از طرق مختلف بطوریکه امروزه، درست همانند دوران شاه خائن، هیچ روزنامه علنی نیست که در تأثیرات بی چون و چرای سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی قلمفرسایی نکند. بر هم زدن میتینگهای سازمانهای سیاسی و حمله به دفاتر ایشان از طرف جماقداران حزب الله با تأیید رسمی و غیر رسمی زعمای مذهبی و دولتی و بالاخره ممنوع کردن تجمعات سیاسی، یورش سازمان یافته و همه جانبه به مراکز

نحجم کارگری (جاسی کارکرو...) سرکوب سازمانهای کارگری (سوراهای واقعی، سندیکاها، اتحادیه‌ها، انجمنها و...) و جایگزین کردن انجمنهای اسلامی فرمایشی که مستقیماً از سردمداران حزب ارتجاعی جمهوری اسلامی و نه تسع آن از کارفرماها دستور می‌گرفتند. حمله‌ی منظم به سازمان معاهدس خلق و جلوگیری از فعالیت سیاسی این سازمان، حمله به دانشگاهها، کشتار دانشجویان و استادان توسط پاسداران و سپردن دستگیرشدگان به جوخه‌های اعدام‌دراواز و رشت، تقویت "سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران" هم زمان با تبدیل انجمنهای اسلامی در ادارات و وزارتخانه‌ها به دستگاه تعقیب عقاید و اعمال زور و ارباب، بحمل حمل به زنان و اعمال ضد انسانی ترین شیوه‌های سرکوب بر ضد زنان مبارز، و بالاخره کشتار مردم ترکمن صحرا و کردستان، بمباران نهرها و مناطق مسکونی همزمان با محاصره‌ی افغانستان، شکنجه و اعدام مبارزین خلق‌گرو... .

در این میان رفتار آن جناح از بورژوازی ایران که در قدرت سیاسی از بعد از انقلاب تاکنون سهمیم بود، و امروزه با رضایت خاطر عنوان و صفت "لیبرال" را که هم از طرف مخالفین مذهبی خود و هم از طرف اکثریت نیروهای چپ به آنان اطلاق میشود، پذیرفته است، باید مورد توجه قرار گیرد. نباید فراموش کرد که در تمامی طول ۱۸ ماهی که از انقلاب می‌گذرد، هر زمان که نوک اصلی پیکان حمله‌ی رژیم بر روی نیروهای چپ قرار گرفت، این "لیبرال" ها نیز در نشان گرفتن نیزه‌ی سرکوب توان خود را بکار برده‌اند. از جنایات دولت "لیبرال" بازرکان در کردستان، از کشتار مدنی "متمدن" در خوزستان، از شعبده‌بازی خون آلود بنی صدر در دانشگاهها، و... یاد کنیم، تا ماهیت این دغلکاران روشنر شود.

اما امروز، در پرتو قدرت یابی بیشتر حزب جمهوری اسلامی و اعمال اختناق همه جانبه بر ضد مخالفین این حزب، متحدین دیروز آن نیز از گزند سرکوب‌ایادی حزب جمهوری اسلامی در امان نیستند. بخصوص در جریان جدال قدرتی که در هفته‌های گذشته میان حزب جمهوری اسلامی اریکتر و مجتمع بنی صدر- نهضت آزادی و مدنی از طرف دیگر مدت گرفت، "لیبرالها" و "ملی" ها بیش از پیش مورد نهادهای لفظی و فلفلی قرار گرفتند و در مواردی نیز مورد سیکر و حمله‌ی جماعداران و پاسداران و دادگاههای انقلاب، اعمال فشار انجمنهای اسلامی، وزارتخانه‌ها و ادارات بر ضد طرفداران بنی صدر، حمله بدقاتر و میتینگهای جبهه‌ی ملی، دستگیری دکتر علاء علی‌رغم مخالفت بنی صدر، اخطار به مدنی و... همگی جلوه‌هایی است از اعمال قدرت جمهوری اسلامی بر ضد جناحهایی از بورژوازی. در این رابطه باید این نکته را نیز اضافه کنیم که در مقابل این حملات، بورژوازی نیز ساکت ننشسته و با استفاده از جو نارضایتی عمومی کوشید خود را پرچمدار مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک جلوه دهد، و با تکیه بر مردم نارضی در مقابل حزب جمهوری اسلامی قد علم کند. بی جهت نیست که نطق و خطابه‌های بنی صدر و طرفدارانش امروزه بیش از پیش در تقبیح

"خودکامی" و "جو استبداد" و... دور میزند. جریان دیگری که در هفته‌های گذشته مورد حمله‌ی جماعداران حزب الله قرار گرفت، حزب بوده اس که علی‌رغم نوکر صفتی و پشتیبانی همه جانبه‌اش از "امام امت" از حملات سرکوبگرانه مصون نماند. علت این رفتار هیات حاکمه با حزب بوده را بیشتر باید در معادلات سیاسی خارجیی جستجو کرد تا در کردار این حزب در داخل ایران. حملات گاه و بیکاه به حزب بوده علی‌رغم آزادی نشریه‌ی مردم، بیشتر بخاطر اطمینان دادن به دوستان غربی و در عین حال هشدار دادن به شوروی است تا چیز دیگر.

بهر حال نیروهای چپ در مقابل کسرتدکی اختناق و سرکوب و بر رمبیه نارضایتی موجود در جامعه چه‌سیاستی باید اتخاذ کنند؟ در شرایطی که بورژوازی - و نه فقط نسی صدر- بلکه بختیار و اویسی نیز با طرح مسائل دموکراتیک و ادعای مبارزه برای حفظ حقوق دموکراتیک میدان آمده‌اند و بازتاب ادعاها بسان هر روز تشدید میشود، بیشتر از مردم را بحود جلب میکند، نیروهای چپ چه راهی را باید در پیش گیرند؟ باین سؤالات باید بطور دقیق پاسخ داد: اولاً رابطه‌ی مبارزه‌ی دموکراتیک و طبقاتی در این برهه از زمان چگونه است؟ و مبارزات دموکراتیک در چه جایگاهی از مبارزات چپ قرار دارد؟ ثانیاً، چگونه در مبارزات دموکراتیک مردم باید شرکت نمود تا در عین تشدید مبارزه، خط تمایز با بورژوازی کشیده شود و از تسلط رهبری آن در مبارزات دموکراتیک جلوگیری گردد؟

مفهوم حقوق دموکراتیک

برای پاسخگویی به سؤالات فوق باید ابتدا روشن کنیم که از "حقوق دموکراتیک" چه می فهمیم و رابطه‌ی آنرا با کمبرش جنبش چپ چگونه ارزیابی میکنیم. حقوق دموکراتیک، بمفهوم متداول آن، حقوق آزادیهای از قبیل آزادی بیان، آزادی مذهب، حق فعالیت سیاسی و اجتماعی، حقوق قضائی و... و بطور کلی مجموعه‌ی حقوقی که کمابیش در اعلامیه حقوق بشر و یادر قوانین اساسی اکثر کشورهای جهان ذکر شده است، میباشد. این مجموعه‌ی حقوقی، در شکل اولیه و تجریدی خود، دستاورد مبارزات بورژوازی کشورهای اروپا در قرون ۱۸ و ۱۹ بر ضد آریستوکراسی زمیندار- فئودالها- است. در واقع این حقوق، باز نمثابه‌ی مجموعه‌ی تجریدی، نتیجه‌ی منطقی اصل اساسی تئوری دولتهای بورژوازی - تفکیک سه فلو و استقلال صوری آنها از یکدیگر- میباشد. اما این دولتها و تئوریهای تعیین کننده‌ی آنها خود بخشی از روبناسی را تشکیل میدادند که توجه کننده‌ی مناسبات نویی بود که در اروپا بدنبال انقلاب صنعتی شکل گرفت. مناسباتی که اروپای فئودال را دگرگون کرد و آنرا به سکوی پرتاب تمدن جدید- تمدن سرمایه‌داری - تبدیل نمود. نیاز سیاسی - فرهنگی طبقه‌ی جدید - بورژوازی - به

کسب قدرت دولتی و نفی فرهنگ و سنن فئودالی جهست آزادی مبادله کالا و جدا ساختن دهقانان از زمین - وارد کردن آنها به بازار کار و تبدیل نیروی کارشان به کالا - تبلور خود را در شعارهایی چون "آزادی، برابری، برادری" و در تدوین بنیادهای سیاسی که تساوی انسانها را بمثابة عناصری منتزع از محیط اجتماعی و موقعیت اقتصادی خود نبیین مینمود، نشان داد. اما این تساوی در مقابل مجموعه‌ای از قوانین تحقق می‌یافت. قوانینی که در خدمت حفظ و تقدیس مالکیت خصوصی و تنظیم آن روابط اجتماعی بود که سرمایه را تضمین میکرد.

بنابراین تساوی فوق الذکر و منشهای اجتماعی ناشی از آن نمیتوانست بخودی خود حاکمیت سرمایه را بزیر سؤال بکشد.

حقوق دموکراتیک جامعه بورژوازی نمیتواند چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری را بزیر سؤال بکشد. اما در همین چهارچوب نیز آنچه که در واقعیت میگذشت با آنچه که در شکل تجریدی حقوق فوق الذکر بیان میشد، تفاوت داشت. درواقع بیان تجریدی حقوق مذکور، بخودی خود، حدود و درجه‌ی نسبی تحقق آنها را در جامعه تعیین نمی‌نمود، بلکه این تناسب قوا در سطح جامعه، بعنوان برآیند مبارزه‌ی طبقاتی است که درجه‌ی تحقق نسبی این حقوق را در پهنه‌ی واقعیت - و نه انتزاع - تعیین میکرد. بورژوازی بموازات تثبیت قدرت خود در مقابل فئودالها، سر نیزه‌ها را بطرف زحمتکشان نشانه میرفت و با اعمال سیاست سرکوب و تحمیق، بیشترین کوشش را در تحدید همان حقوق دموکراتیکی که شعارش را داده بود، میکرد.

تاریخ کشورهای اروپائی در قرون ۱۹، ۲۰ مملو از نمونه‌های مبارزات مردم - و بویژه کارگران - جهت حفظ و تحقق حقوق دموکراتیک است. حقوقی که امروزه در زمینه‌های مختلف اجتماعی به رسمیت شناخته شده در واقع نه اعطا شده توسط بورژوازی بلکه حاصل مبارزات سرسختانه‌ی مردم و در واقع تحمیل شده به بورژوازی است. کافی است به تاریخ دو قرن اخیر بنگریم تا قانع شویم که همین بورژوازی اروپائی، هر زمان که شرایط اجازه داده است، بنیبر دموکراتیک و دیکتاتور مابینانه‌ترین شیوه‌های حاکمیت رواج داده است (به تاریخچه‌ی مستعمرات و همین چنین فاشیسم رجوع کنید).

مبارزات کارگران اروپا در قرون گذشته برای تحقق حقوق صنفی خود و همچنین مبارزات دیگر گروه‌های اجتماعی (زنان، اقلیتهای نژادی و...)، اگر چه در چهارچوب نظام سرمایه‌داری انجام میگرفت، تاثيرات بسزائی در تعمیق حقوق و مفاهیم دموکراتیک داشته است. حق شکل صنفی (اتحادیه، سندیکا و...) و یا تساوی حقوق زن و مرد و... که امروزه ظاهراً و در شکل صوری خود مورد قبول اکثر کشورهای سرمایه‌داری است، در آنچه که دو قرن پیش بعنوان مجموعه حقوق دموکراتیک شناخته شده بود، جایی نداشتند. آنچه که امروزه بعنوان "حقوق دموکراتیک" شناخته میشود، اگر چه نطفه در انقلابات و مبارزات بورژوا - دموکراتیک قرن گذشته

دارد، در شکل امروزی و تعمیق یافته‌ی خود نشانه‌های عمیقی از مبارزات گروههای اجتماعی و بخصوص طبقه‌ی کارگر اروپا دارد.

آنچه که ذکر شد مربوط به جوامع سرمایه‌داری "کلاسیک" (اروپا، آمریکا) میباشد و پر واضح است که از این مطالب نمیتوان نتیجه‌گیری نمود که مناسبات سرمایه‌داری در هرکجا و هرزمانی که روند استقرار خود را طی کند، لزوماً و بطور خودبخود رسمیت یافتن حقوق دموکراتیک را بدنبال خواهد داشت. بطور مشخص استقرار روابط سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه استعمار و امپریالیسم، نه فقط با شعارها و تحت اشکال دموکراتیک حکومت انجام نشد، بلکه عموماً همراه با اعمال سیاه‌ترین دیکتاتوری‌ها بوده است. در اکثر مواقع بورژوازی جهانی و محلی این شیوه‌های حکومتی را مناسبترین طریق جهت رشد سریع مناسبات سرمایه‌داری یافتند. اگر چه در قوانین اساسی این کشورها، حقوق دموکراتیک ظاهراً شناخته شده‌اند، اما در واقعیت بخاطر خملت انتقالی شکل طبقاتی در این جوامع، نازل بودن سطح مبارزه‌ی طبقاتی، تسلط فرهنگ و خرافات پیش‌سرمایه‌داری، این حقوق عملاً رسمیتی ندارند و یا در ابتدائی‌ترین سطح خود مراعات میشوند. ایران، کشورهای آمریکای لاتین، کره‌ی جنوبی و... نمونه‌های بارزی هستند.

از تفاوتهای دیگر جوامع تحت سلطه با جوامع سرمایه‌داری اروپائی و آمریکا، برخورد و مبارزه‌ی درونی جناحهای مختلف بورژوازی در قدرت حاکمه است. دموکراسی پارلمانی از جمله نقشی که دارد، تنظیم مبارزه‌ی درون طبقاتی جناحهای بورژوازی است، که این بنویه‌ی خسود حاکمیت کل طبقه را بر جامعه تضمین میکند. اگر چه در هر برهه از زمان منافع جناح معینی از بورژوازی در حاکمیت بیشتر تامین میشود، اما جناحهای دیگر نیز از کانسال دموکراسی پارلمانی و نهادهای دولتی مربوطه هم قادر به اعمال نسبی برنامه‌ی خود میباشند هم امکان و چشم انداز گرفتن قدرت - در صورت داشتن توان اقتصادی و سیاسی لازم - برایشان متصور است. اما در شرایط اعمال دیکتاتوری و استبداد عربان بعنوان شیوه‌ی اصلی حاکمیت سرمایه، جناح معینی از سرمایه‌داری قدرت سیاسی را بخود منحصر میکند، شرکت جناحهای دیگر سرمایه‌داری در قدرت سیاسی و نهادهای مربوطه عموماً ضعیف است و اعمال قهر جناح حاکم عموماً باعث میشود که تناسبی میان توان اقتصادی - اجتماعی جناحهای مختلف سرمایه‌داری و دخالتشان در قدرت سیاسی وجود نداشته باشد. این مسئله باعث میشود که بخشهایی از بورژوازی که مخالف سیاستهای بخش حاکم آن میباشد، جدال خود را با حاکمیت از کانال دفاع از دموکراسی و حقوق دموکراتیک طرح کنند. البته منظور ایشان از دموکراسی، محدودترین شکل آن که فقط دخالت آنها را در قدرت حاکم تضمین کند، میباشد. درعین حال آنها امیدوارند که چنین دموکراسی محدودی بتواند در میان توده‌ها توهم حکومت مردم بر مردم را ایجاد کند و بخصوص مبارزات کارگری را به کانسالهای معینی که چهارچوب سرمایه

را بخطر نیاندازد هدایت نماید.

در دوران رژیم شاه، و بخصوص در سالهای قبیل از انقلاب سیاسی اخیر نمونه‌های فراوانی از این برخورد بورژوازی بقدرت حاکمه را میتوان دید (نگاه کنید به خواسته‌های جبهه ملی، شهت آزادی و...).

امروز، بعد از انقلاب و در شرایط حاکمیت ائتلافی از بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی، مساله‌ی فوق الذکر در ایران تشدید شده است. بدین معنی که بورژوازی برای تقویت خود در بلوک حاکم و کشیدن بخشهای وسیعتری از توده‌ها بدنبال خود، ماسک دموکراسی را بر چهره نهاده و پرچم مبارزه برای احقاق حقوق دموکراتیک را بلند کرده است. برای درهم کوبیدن و عقب راندن خرده بورژوازی، که با اسلحه‌ی مذهب و با تکیه بر توهم توده‌ها به مذهب و شخصیت خمینی میدان آمده است، بورژوازی راهی حسیز تظاهر به آزادی و آزادیخواهی ندارد. و از اینرو است که از بختیار و مدنی گرفته تا بازرگان و بنی صدر هر یک میکوشند که از دموکرات تر جلوه کنند و حکومت مردم بر مردم را سحتی بخشند. هم بختیار "آزادیخواه" همکامای قبای و فعلی اش را با اویسی - جلاد تهران - فراموش کرده است، هم بازرگان و بنی صدر که از مسئولین کسار مردم کردستان و سرکوب آزادیهای مردم هستند، مسئولیتهای خود را فراموش کرده‌اند، و هم جناب مدنی قلع و قمع خلق عرب خوزستان را به بوته‌ی فراموشی سپرده‌اند. در عین حال نباید فراموش کرد که این رفتار بورژوازی از زمینه‌ی اجتماعی مناسبی برخوردار است. زیرا که با گذشت زمان، گروههای بیشتری از مردم - بخصوص خرده بورژوازی و کارگران - از حاکمیت کنونی فاصله میگیرند و بی کفایتی آنرا در می یابند.

اما در اذهان این گروهها، خصلت عمده‌ی حکومت کنونی همان مذهبی و اسلامی بودنش است و همکاری و ائتلاف بورژوازی با این حاکمیت در ذهن ایشان انعکاس یافته‌ی دارد. از این رو این گروهها در شرایط فقدان آلترناتیو چپ، راه دیگری

جز اقتدا به بورژوازی نخواهد داشت. بورژوازی خواهد کوشید تا با متمرکز کردن مبارزه بر "حقوق دموکراتیک"، این گروهها را بدنبال خود بکشد و بایک تیر دو نشان بزند، هم خود را در جدال درون هیات حاکمه تقویت کند و هم ناراضیانی مردم را در محدوده‌ی خواسته‌های دموکراتیک محصور نموده و از گسترش "بی رویه" و "خطرناک" آن جلوه گیری نماید.

برخورد جنبش چپ

در این میان برخورد جنبش چپ به مبارزات دموکراتیک و خواسته‌های مطروحه در آن از جنبه‌هایی میتواند تاثیر بارزی در شرایط سیاسی بگذارد و باید مورد توجه قرار گیرد. طبیعی است که برخورد جریان‌های مختلف چپ به مساله‌ی حقوق دموکراتیک منتج از درک ایشان از مرحله‌ی

کنونی مبارزه، از خود مفاهیم حقوق دموکراتیک و بخصوص از دورنمایی که برای تحول جامعه‌ی امروز مجسم نموده‌اند، میباید.

از دیدگاه بخش وسیعی از جنبش "چپ" - رویزیونیستها و استالینیستهای گوناگون - "حقوق دموکراتیک"، از آنجا که برخاسته از جامعه‌ی بورژوازیست، ربطی به مبارزات کارگری ندارد و در بهترین حالت مبارزه برای حقوق دموکراتیک بعنوان تاکتیکی در خدمت مبارزه‌ی سوسیالیستی میتواند بکار رود. دفاع ایشان از حقوق دموکراتیک امری تاکتیکی است و همواره با محاسبه‌ی اینکه تا چه حد میتواند به خودایشان - بعنوان "نماینده" و "برگزیده" ی طبقه - کمک رساند طرح میشود. درک ایشان از دیکتاتوری پرولتاریا، اعمال زور و تهر عربان بر ضد مخالفان پرولتاریا - بخوان مخالفان "برگزیدگان" طبقه - است و از اینرو اعمال دیکتاتوری "برگزیدگان" طبقه و سلب هر گونه آزادی بیان و اندیشه - در لواء مبارزه‌ی با نفوذ بورژوازی - از مشخصات اولیه و طبیعی جوامعی است که دور نمایش را عرضه میدارند. ایشان نمی فهمند که پرولتاریا با نفی "دموکراسی بورژوازی" در واقع به بسط عالیتترین نوع دموکراسی - دموکراسی بنفع زحمتکشان -

میردازد، بانفی حقوق دموکراتیک بورژوازی، به تعالی و تکامل حقوق انسانها در جهت شکستن و رهایی از قید هر نوع ستم طبقاتی پرداخته و میکوشد تا در روند استقرار سوسیالیسم، آزادی واقعی و تساوی اجتماعی انسانها را مستقر کند. تربیت دموکراتیک مردم و تمرین دموکراسی توده‌ای و شرکت فعال مردم در اداره‌ی امور خود - از طریق شوراها - از نظر ایشان از پیش شرطهای آغاز سوسیالیسم نیست، بلکه اقتدا توده‌ها به "حزب برگزیدگان" و ارجاع نقش تاریخ ساز آنها به "رهبران" است که پیش شرط سوسیالیسم میباشد. طبیعی است که با چنین طرز تفکری و با چنین دیدی از تربیت دموکراتیک، دفاع ایشان از حقوق دموکراتیک در جامعه‌ی امروزی حسابگرانه، تاکتیکی و عوامفریبانه است. در مقابل هر زمان منافعان ایجاب کند، به همان سادگی بدفاع از دیکتاتوری و اختناق نیز میپردازند. کافی است بدفاع اکثریت فدائیان و حزب توده از حزب جمهوری اسلامی آقای بهشتی بنگریم، به همکاری ایشان با پاسداران در سرکوب جنبش دموکراتیک کردستان نگاه افکنیم تا قانع شویم که شعارهای ایشان در دفاع از دموکراسی تا چه توخالی است.

زمانیکه این "برگزیدگان" یا در مبارزه‌ی دموکراتیک غائبند (مثلا در مبارزه‌ی ران) و یا در کنار نیروهای انحصارگر قرار دارند، آیا میتوان از توده‌ی مردم انتظار داشت که اشک تمساح بختیار را برای حقوق دموکراتیک باور نکنند و چشم امید به بدیسمل چپ داشته باشند؟ اما از این مطالب نباید نتیجه گرفت که پس برای رقابت با بختیارها - و صرفا بدین خاطر - باید به مبارزه‌ی دموکراتیک پرداخت خیر، چنین دیدی جز اینکه چپ را به حمال بورژوازی تبدیل کند نتیجه‌ی دیگری ندارد.

۱۷ شهریور ها

روز ننگ حکومت های سرمایه داری

روز افتخار زحمتکشان

دو سال پیش در ۱۷ شهریور ۵۷، رگبار مسلسل های آمریکایی و اسرائیلی در میدان "ژاله" سینه های چندین هزار نفر از مردم زحمتکش و مبارزمان را هدف قرار داد و از میدان "ژاله" میدان "شهدا" ساخت. شهدائی که جویبارهای خورشیدان چند ماه بعد سیلی عظیم شدو کاخ های ظلم چند هزار ساله ی شاهنشاهی را واژگون نمود. دو سال پیش در چنین روزی مادرانی که کودکانشان را در بغل میفشردند، پدرانی که دست فرزند خویش را محکم در دست داشتند و جوانانی که شورمبارزه در درویشان موج میسزد، همگی با عشق به آزادی و مشتهایی کره کرده به مقابله با ارتش برخاستند. مشتهای گره کرده ای که در بهمن ماه مسلسل شد و با اشغال پادگان ها بساط رژیم شاه خائن را درهم ریخت و تمام نقشه های امپریالیسم را نقش بر آب ساخت.

و بالاخره دو سال پیش در چنین روزی هزاران انسان مبارز در جلوی رگبار و گلوله ها سینه سپر کردند و با افتخار در خون غلظتند بدین امید که در فردای پیرویشان، حاکم بر سرنوشته خویش باشند. اما چنین نشد! پرچم خونینی که به همت زحمتکشان در ۱۷ شهریور در میدان "شهدا" به اهتزاز در آمده بود با استقرار حکومت جدید هر روز بخون بیشتری از زحمتکشان و انقلابیون آغشته گشت و پس از گذشت دو سال از حماسه ی ۱۷ شهریور، رگبار مسلسلها همچنان زحمتکشان و انقلابیون را درو میکند و از بدست انسان "جمهوری اسلامی" هر چندگاه در گوشه و کنار این خاک خونین، ۱۷ شهریورهای جدید میآفرینند.

دیگر ۱۷ شهریور برای خلق کردتنها یک خاطره نخواهد بود زیرا ۱۷ شهریور با رها در سنج و سقر، دریا، دیوار، دیوار و بارنا و قه- لانان با بدنهای تکه تکه شده و سینه های سوراخ سوراخ شده اندس کرده و میکند و خمپاره ها و موشکهای ارتش اش- اسلامی "هر روز بر ۴ روستائیای بی دفاع کردستان ۱۷ شهریور میسازند.

دیگر با ۱۷ شهریور هرگز از خاطر خلق مبارز عرب نخواهد رفت که سال پیش تیمارمدنی (که زمانی مورد تائید تمامی آیات عظام بود و جدیداً مورد تنفر این آنان قرار گرفته!) با بفاق پاسداران "سرمایه و تکاوران در میدانهای داغ خرمشهر و میدانهای تیر اهواز و... خاطره ی جویهای خون اطراف میدان "شهدا" را برای خلق عرب زنده کردند. و سال پیش زحمتکشان ترکمن نیز در میدانهای خونین گنبد و بندر ترکمن با شهدای میدان "ژاله" تجدید خاطره کردند و تا همیشه درس مقاومت زحمتکشان را در برابر حکومت سرمایه داران را بخاطر بسپارند.

نه! ۱۷ شهریور هرگز از خاطر صبا دان بندرانزلی، کارگران بیکار اندیمشک و دورود، زحمتکشان تبریز و دانشجویان قهرمان دانشگاهها و... نخواهد رفت که خود هر کدام ۱۷ شهریور جدید را تجربه کرده اند، و اینک این فریاد شهدای "۱۷ شهریور" هاست که از تمامی میدانهای کشور بکوش میرسد.

تا حکومت سرمایه دارای پایرجاست هر روز ۱۷ شهریور جدید دار انتظار ماست!

- * جاودان باد یاد خاطره ی شهدای ۱۷ شهریور *
- * ننگ و نفرت بر سرکوبگران خلق *
- * پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی *

۱۳۵۹/۶/۱۶

سازمان وحدت کمونیستی

سیر مشروعه طلبی در ایران

و - رازی

قسمت سوم:

“دمکراتیک و ملی هر دو فریب خلق اند!” از شعارهای مشروعه طلبان قدیم و جدید

مجلس شورای اسلامی یا مجلس شورای ملی

شیخ ابوالحسن نجفی مرندی فوق الذکر در “مواعظ سبعة”

مینویسد:

“مجلس دارالشوری ایران در مرکز اسلام به تدلیس ابلیس ابالیس کره ارض ۱۰۰۰ از یکم و شصت و دو شمایند... تشکیل شده، هر روزی قانونی با عقول قاصره ی فاسده و آرای مهلکه و مضله خود... جعل و احکام باهره ی قرآن را متروک و مبدل به جعلیات کفرآمیز مینمایند.”

شیخ فضل الله، نمایندگان مجلس اول را که عمدتاً از بازاریان و پیشه‌وران متدین و مسلمان بودند “بابی”، “طبیعی مشرب” و “مستضعفین در دین” و در زمره “شیاطین” میخواند و فتوی میدهد که: همه ی آنها باید “بالکله خارج شوند چه از متن مجلس و حاشیه ی آن”، و از “برادران دینی” (۱) برای انجام اینکار یاری میطلبید.

“مجلس شورای اسلامی” مانند بسیاری از اصطلاحاتی که امروزه بگوش میرسد، ساخته ی شیخ فضل الله توری است و نه متعلق به “بنیا نگذار جمهوری اسلامی”. شیخ فضل الله خیلی تلاش کرد که نام مجلس شورای ملی بمجلس شورای اسلامی تبدیل شود ولی توفیقی نیافت. زیرا که مردم در مقابل خواستهای روحانیون مرتجع مقاومت میکردند و هر وقت میدیدند که این روحانیون در کار مجلس و تصویب قانون اساسی اخلال میکنند در مقابل مجلس جمع میشدند و علیه روحانیون شعار و اعلامیه میدادند. وقتی تلاش شیخ فضل الله در تغییر نام مجلس از مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی با شکست مواجه شد، پیشنهاد عنوان “مجلس شورای ملی اسلامی” را داد ولی باز کسی برایش تره خورد نکرد. شیخ با تلخی چنین مینویسد:

“در منشور سلطانی آمده بود “مجلس شورای ملی اسلامی دادیم”، ولی لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت.”

وقتی پیشنهاد “مجلس شورای ملی اسلامی” هم بوسیله ی مردم و مجلس رد شد، شیخ ناامیدانه با تحمیل قیودی (که همان

اصل دوم متمم قانون اساسی سابق باشد) بقبول عنوان “مجلس شورای ملی” رضایت داد ولی خودش هیچوقت مجلس را به این نام نخواند و معمولاً لفظ “مجلس شورا” یا “دارالشوری” را بکار میبرد. قبلاً اشاره کردیم که او، مانند کلیه ی شاگردان و پیروان قدیم و جدید خود، بسا قوانین موضوعه مخالف است و احکام شرعی را کامل و بی نقص و برتر از تعقل بشری میداند، بنظر او حدود و وظائف مجلس شورای ملی “فقط” تصویب قوانینی است “برای کارهای دولتی و دیوانی”.

شیخ فضل الله از اینکه میدید علیرغم تمام جنایات و توطئه‌ها علیه قیام توده‌ها، محلی از اعراب بشمار نمی‌رود، سخترنجیده خاطر بود و مایوسانه شکوه میکرد:

“با آن همه هورا کشیدن ها و آن کتیبه‌های زنده‌باد مشروطیت، زنده‌باد مساوات و برادری و برابری، میخواستید این بکراهم بنویسید: زنده‌باد شریعت زنده‌باد قرآن، زنده‌باد اسلام...”

حکومت مشروعه و زنان

در زمان مشروطیت، زنان کم و بیش در جنبش نقش داشتند، آنها بویژه از اقدامات مربوط به زنان (مانند تاسیس مدارس دخترانه) حمایت میکردند. در همان ایام مشروطیت یک انجمن سری بنام “انجمن نسوان” بر پا شد که نام موسسان و اساسنامه ی آن در دست نیست.

خبر تاسیس این انجمن وقتی به روحانیون رسید اسم شکی عجبی براه انداختند و کار را به مجلس کشاندند. یکی از روحانیون مودبانه پرسید:

“با اینکه مملکت اسلامی است آیا تشکیل انجمن زنان، شرعاً صحیح است یا خیر؟”

دیگری گفت:

“باید به نظمیہ گفت قدغن نماید.”

و سومی فتوی داد:

“در اصل نباید چنین انجمنی تشکیل شود ولی اگر زنان اجتماع کردند و گفتند می‌خواهیم آشپزی و خیاطی کنیم و یا منسوجات خارجی بنویسیم، ایرادی ندارد.”

ولی جامعه سر تکامل خود را دنبال کرد. زنان کم کم

در محنتی پیکار اجتماعی و تولید اجتماعی ظاهر شدند. و کم و بیش نقشی همسنگ مردان بدست آوردند. اصلاحات کذائی شاه بوجود آمد. از میان تمام اصول "انقلاب سفید" فقط دو اصل خشم شدید روحانیون را برانگیخت زیرا که رژیم، بروی دو امر بسیار اساسی برای روحانیون انگشت گذاشته بود یکی در زمینه مادی با اصلاحات ارضی و دست اندازی به موقوفات و متعاقبا نذورات اماکن مقدسه و دیگری در زمینه فرهنگی و تجاوز به مقدسات فکری یعنی اصل آزادی زنان با مردان (هر چند این آزادی نه تنها با اصلاحات نیم بند شاه بوجود نیامد و حتی در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی جهان سرمایه داری نیز عمدتاً بروی کاغذ وجود دارد و فقط با استقرار سوسیالیسم است که آزادی کامل زنان و مردان میتواند متحقق شود). بنابراین، از عوامفریبی ها و دروغهای رایج بویژه در این روزها بگذریم، واقعیت اینست که مخالفت روحانیون با "انقلاب سفید" اولاً فقط به همین دوامل محدود میشود، ثانیاً منحصراً انگیزه های اقتصادی (آنهم در رابطه با منافع صنف روحانیت) و فرهنگی داشت، نه انگیزه های سیاسی و اجتماعی و انگیزه های فرهنگی مخالفت روحانیت جنبه ای ارتجاعی داشت، نه مترقی؛ و خوشبختانه امروز کمتر کسی است که به این حکم نرسیده باشد.

سرمایه داری برای استقرار حاکمیت خود کافی نبود فئودالیسم را بطور فیزیکی متلاشی کند، بلکه میبایست به همراه آن بقایای فرهنگی آنرا نیز از میان بردارد. خطر بسیار جدی بود و روحانیت با شم طبقاتی خود، این خطر جدی را حس کرد. فراموش نکنیم که انگیزه های شرکت روحانیت در دو جنبش تنباکو و مشروطیت دقیقاً بخاطر دست اندازی بیش از حد حکومت قاجار بحریم روحانیت و منافع حیاتی آنها بوده است و نه هیچ انگیزه دیگری.

در بهمن ۴۱ نیز بحران رابطه بین روحانیت سنت گرا و رژیم می که میخواست سرمایه داری (از نوع وابسته آن) را با اصلاحات از بالا در جامعه مستقر کند، به اوج خود رسید. روحانیت در آن ایام سراسیمه بود و گمان میکرد که مسأله برای او مسأله مرگ و زندگی است (در حالیکه در واقع چنین نبود و بعدها نیز دیدیم که بخش قابل توجهی از روحانیت خود را با رژیم سرمایه داری وابسته انطباق داد). به همین علت، در آن ایام، تمام آیت الله های ریز و درشت، اختلاف همیشگی خود را کنار گذاشتند و یک تشنه درماندگی رژیم فدا علم کردند. حتی آیت الله خمینی در سن پنجاه و چند سالگی یکمرتبه بفکر "مبارزه" افتاد. همین آیات عظام، که امروز دشمن خونی یکدیگرند، در آنروز مثل هر وقت دیگر که منافع اساسی روحانیت در خطر بیفتد، یک تنه در مقابل رژیم ایستادند و در مخالفت با اصلاحات ارضی و آزادی زنان (البته با مقداری عوامفریبی و پنهان کردن مناصد اصلی از مخالفان)، اعلامیه پشاه اعلامیه صادر کردند. ولی علیرغم تمام ظاهر فریبی ها، "دم خروس" در اعلامیه ها غالباً هویدا است. مثلاً در اعلامیه ای که به امضای آیات عظام از جمله آیت الله خمینی، در مورد زنان در سال

۴۱ صادر شده بود چنین میخوانیم:

"مداخله ی زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امری محرمه و توالی فاسد کثیره است ممنوع و بایست جلوگیری گردد."

این عبارت هم یکی از انگیزه های اصل مخالفت روحانیت با "انقلاب سفید" را روشن میکند و هم بویژه عملکرد کنونی جدید در مورد زنان را. این هنوز از علایم سحر است... آنچه رژیم جمهوری اسلامی در مورد زنان تاکنون انجام داده است فقط مراحل اولیه از یک برنامه ی دراز مدت است و رژیم جمهوری اسلامی تا زنان را به "اندرون" نفرستد و در میان چهار دیواری خانه محبوس نکند، خواب به چشمانش راه نخواهد یافت. البته این رویایی است که روحانیون آنرا در خواب نوازش میدهند و قدم به قدم، اگر بتوانند، آنرا دنبال خواهند کرد. ولی بین خواست مثنی کور دل از گورهای قرون وسطی گریخته و قوانین حاکم بر تکامل جامعه، دره ای پر نشدنی فاصله است و ما ذره ای تردید نداریم که روحانیون مرتجع این آرزو را مانند بسیاری از آرزوهای دیگر بگور خواهند برد.

حکومت شرعی، ستم طبقاتی و محروم آزادی

شیخ فضل الله همواره انزجار شدید خود را نسبت به لفظ "مشئومه ی آزادی" اعلام میکرد و آزادی و مساوات و برادری را "خارج از قانون الهی" میدانست. و این "متاع" یعنی آزادی را "چون مار خوش خط و خال ولی گزنده ی فتنال" برای "مردم بیچاره ی ایران" میدانست.

بازتاب این سخنان در عمل رژیم در یکسال و نیم گذشته و در نطقهای تقریباً هر روزه رهبران آن در رادیو و تلویزیون دیده ایم و نیز در شعار معروف اوباشان در محله به اجتماعات نیروهای انقلابی و مترقی: "دموکراتیک و ملی، هر دو فریب خلق اند." در اینجا تذکر این نکته لازمست که حملات شیخ فضل الله ها و پیروان وی به ملی گرایان نه از موضع مترقی ((نعمدبالله!))، بلکه از موضع فوق ارتجاعی است زیرا بقفیده ی آنها، ملی گرایان بتاریخ و فرهنگ و هنر و تمدن ایران باستان دلبستگی نشان میدهند، بجای "امت" به "ملت" توجه دارند و بجای "اسلامیت" به "ایرانیت" می اندیشند. باری شیخ فضل الله هشدار میداد: "ای خداپرستان، این شورای ملی، حریت و آزادی و برابری، و اساس قانون مشروطه حالبه... خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی است."

نویسنده ی کتاب "تذکره الغافل و ارشاد الجاهل" بدو اصل آزادی و مساوات مندرج در قانون اساسی (سابق) سخت حمله میکند: اگر فمدا از شروط حفظ احکام اسلام بوده "چرا خواستند اساس را بر مساوات و حریت قرار دهند" که هر یک از این دو اصل "موذی"، خراب کننده ی رکن قانون الهی است زیرا که "قوام اسلام بر عبودیت است نه به آزادی، و

بنای احکام آن بر تعریق مجتمعات و جمع مختلفات است نه به مساوات. بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسان است. همین نویسنده به اصل هشتم قانون اساسی (سابق) که اعلام میکرد: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی مساوی الحقوق خواهند بود" شدیداً حمله کرده و مینویسد:

"لازمه مساوات در حقوق از جمله مساوات فقر و غنا و مظلوم و مظلوم است، حال آنکه حکم "فال" یعنی مرتد اینست که: قتلش واجب، زنش بائن مالش منتقل میشود به مسلم، و کارش "اجسرت ندارد" و کفار "حق قصاص ابدان ندارند و دیه‌ی آنها، هشتصد درهم است."

او مشروطه‌خواهان را سرزنش میکرد که میخواهند اختلافاتی (اختلافات طبقاتی) را که از نظر قانون الهی در بین مردم وجود دارد، از بین ببرند و بدینوسیله قانون الهی را تنفیر دهند زیرا که "بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق بنی نوع انسان است...."

شیخ فضل الله "ذنادقه حریت طلب" را مستحق احکام الهیه (اعدام) میدانست. شیخ آنچنان از آزادی و روزنامه نویسان نفرت داشت که حتی حاضر نبود لفظ "روزنامه" را بکار ببرد (زیرا که "روزنامه" را غربی میدانست) و بجای آن از واژه‌ی "لایحه" استفاده میکرد. ولی وقتی در تحصن خود در شاه عبدالعظیم، به همراه عده‌ای اوباش (که مواجشان را با پولی که صدراعظم منفور، اتابک، در اختیارش گذاشته بود پرداخت میکرد)، بضرورت انتشار افکار ارتجاعی و ضد مردمی اشی بی برد، ناچار شد از همین وسیله "غربی" استفاده کند. "لایحه" اش را "عمود الاسلامیه" نام گذاشت، ولی شیخ بعدی در نزد افکار عمومی منفور بود که هیچ چاپخانه‌ای حاضر به چاپ "لایحه" اش نشد و شیخ مجبور شد که چاپخانه‌ای (البته با پول اتابک) برای چاپ "لایحه" ی خود خریداری کند.

شیخ فضل الله خصومتی شدید با آزادی مطبوعات داشت و روزنامه نویسان را "روزنامه چیهای وقیح الوجه" مینامید. شیخ عقیده داشت:

"بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است."

بنظر او

"تهدیب مطبوعات و روزنامه‌جات از کفریات و توهینات بشرع و اهل شرع است."

نویسنده‌ی "تذکره العاقل و ارشاد الجاهل" بنوبه‌ی خود عقیده داشت که: مفهوم "آزادی قلم و زبان" نشر کفر است و گرنه

توضیح

مقالات بی‌امضاء نشریه‌ها نمی‌تواند منعکس کننده نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند یا آنکه از جنبه کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معیاداً میتوانند درباره‌ی از جزئیات مطابق نظر همه اعضا آن نباشد.

آن "خبیث" در محضر عمومی نمی‌گفت:

"ای مردم حق خود را بگیرید، در قیامت کسی پول سکه نمیزند، آخوندها از خودشان برآورده‌اند." همین نویسنده در جای دیگر درباره‌ی طالبوف، نویسنده‌ی کتاب "مسالك المسلمين" مینویسد: این "خبیث" طعنه‌ی اضمحلال تشیع را در پیش گرفته و نوشته است که:

"قانون قرآن امروز ما را کافی نیست، باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره‌ی امروز ما را کافی باشد."

و با تشری خشم‌آلود اضافه میکند که: مردم کتاب "مسالك المسلمين" او را به "اعلی قیمت" خریدار هستند. شیخ فضل الله عقیده داشت که "نظام نامی اساسی" (قانون اساسی) را بر پایه‌ی "قانونهای خارج از مذهب" نوشته‌اند. مثلاً گفته‌اند: "مطبوعات مطلقاً آزاد است." شیخ ادامه میدهد:

"این قانون با شریعت ما نمی‌سازد... کسی را شرعاً نمیرسد که کتابهای گمراه کننده‌ی مردم را منتشر کند... پس چاپ کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء است، ممنوع و حرام است." آیا لازمست که فرمایشات رهبران جمهوری اسلامی را درباره‌ی آزادیهای سیاسی، نهادهای دموکراتیک و آزادی مطبوعات، در کنار نمونه‌های فوق، قرار دهیم؟ زخم آنچنان تازه مانست که حاجتی به نمک پاشیدن بروی آن نیست. مردمیکه فریاد میزدند: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" امروز دریافته‌اند که رهبران جمهوری اسلامی پس از سوار شدن بر خرمراد، چشم کلاه‌گشادی بر سر آنها گذاشته‌اند. تعطیل نشریات مترقی و انقلابی، حمله‌ی اوباشان به کتابفروشی‌ها و دکه‌های روزنامه‌فروشی، جشن کتابسوزیهای تقریباً هرروزه، سرکوب نشریات چپ و پخش کنندگان آنها، تسخیر کامل رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های خبری، سعی در سرکوب نیروهای آگاه و آگاهی‌دهنده، سعی در بستن کوچکترین منافذی که به توده‌ها آگاهی بدهد و ده‌ها صدها نمونه‌ی دیگر، همه و همه از رهنمودهای شیخ فضل الله سرچشمه میگیرند. این همه نشان میدهد که مشروعه‌ی شیخ فضل الله و جمهوری اسلامی، فرزندان ناقص الخلقه‌ی یک مادرند، مادری که نام منحوس او، تجر و توحش قرون وسطائی است.

ادامه دارد

توضیحات

(۱) حزب الهی‌های آندوره را "برادران دینی" مینامیدند. کسروی تعداد آنها را حدود ۵۰۰ نفر میداند که در تمام نطقه‌ها شیخ فضل الله علیه مشروطیت، همه جا از جمله در شاه عبدالعظیم و میدان توپخانه شرکت فعال داشتند. کلیه‌ی هزینه‌های آنان توسط شیخ فضل الله (با پولی که اتابک در اختیارش میگذاشت) پرداخت میشد. حاج سیاح در خاطرات خود این "برادران دینی" را "جمعی از کلاشان و مفتخوران طلبه و سیدنماها و رونه‌خوانها و گداهای پست و رذل..." توصیف میکند و ادامه میدهد که شیخ فضل الله "از قرار معلوم به قدری هزار تومان از محمدعلیشاه گرفته و این دستگاه را دایر کرده" بود.

ادامه تعطیل دانشگاهها

ثمره "انقلاب فرهنگی" ارتجاع

بردیگان امام ادعای کنند که مسائلی تحول دانشگاههای ایران از همان ابتدای ورود به ایران ذهن ایشان را بخود مشغول داشته است. این حضرات اضافه میکنند که امام از همان روزهای نخستین پس از قیام لزوم تعطیل دانشگاهها را تا فراهم آوردن مقدمات اسلامی کردنشان کرارا بدولت موقت گوشزد کرده بودند. ولی دولت بازرگان با وجود اطمینانی که به امام در مورد اسلامی کردن دانشگاهها داده بود، باین مهم نپرداخت و باین ترتیب، این امر اساسی چنین به تعویق افتاد. اعوان و انصار امام مدعی هستند که پس از ملاحظه تعلل دولت در انجام این امر مقدس، بالاخره رهبر دستور زیر و رو شدن دانشگاهها را صادر فرمودند.

واقعیت اینست که رژیم جمهوری اسلامی از رهبر تا نخست وزیر و دیگر مسئولین از یکسو باور نداشتند که در روزهای پس از قیام بتوان این مرکز مبارزه را تعطیل کرد و از دیگر سو از ایجاد خطری که از جانب دانشگاه موجودیشان را تهدید میکرد اطلاع نداشتند.

آگاهی نسبی دانشگاهیان و پشتیبانی توده های وسیعی که بخاطر مبارزات قهرمانانه ی ضد رژیم شاه و امپریالیسم، بدست آورده بودند، امکان یورش به دانشگاه را مستقیمی نمود. غاصبان قدرت میبایستی ابتدا نیروهای خود را گسترش میدادند. توده های مردم باید تحمق میشدند و دستگاههای سرکوب رژیم جمهوری اسلامی بایستی تحکیم میشدند تا زمینه ی یورش بهر نقطه ی مقاومت که حاکمیتشان را مورد تهدید قرار میداد، فراهم آید و از جمله دانشگاهها و سایر موسسات آموزشی مورد حمله قرار گرفته و تسخیر میکردیدند. و چنین نیز شد!

دانشگاهها که در دوران مبارزات ضد رژیم وابسته به امپریالیسم شاه سنگر آزادیخواهان و نیروهای مترقی بودند و در پیروزی انقلاب سیاسی بهمن نقش مهمی داشتند، پس از پیروزی قیام همچنان بصورت سنگر آزادیخواهانی باقی مانده و تبدیل به مرکزی برای نیروهایی که خواهان تداوم انقلاب بودند، گشتند. رژیم جمهوری اسلامی در دانشگاهها منتقدین سازش ناپذیر انحصارطلبی ها و کج رویها و بی لیاقتی ها و مهمتر از همه بی رسالتی خود را یافت. این سنگر آزادی و انقلاب، نظریات بی پایه و عقب افتاده را بریر سوال میکشید و بهیچ باور خشک و غیر ی تعظیم نمیکرد و با ندای رسا ارتجاع و مرتجعین را

رسوا بینمود و از حقوق زحمتکشان و خلقهای تحت ستم دفاع میکرد. ستیارت دیگر دانشگاه هر چه بیشتر بمفهوم واقعی کلمه تبدیل به یک مرکز آموزشی و محلی برای مطالعه و رشد علم انقلاب شده بود. شوراهای دانشجویی - استادی و کارمندی علیه خواست آشکار قدرتمندانه حکومتی، اداره ی دانشگاهها را بدست گرفتند. دانشگاه بصورت مرکز بحث و تبادل نظر درباره رویدادهای ایران در حال انقلاب و صحنه ی انعکاس مبارزات طبقاتی درآمد. حرکات سیاسی بازتاب خود را در دانشگاه می یافت و بآن حیات میبخشید و از جوش آن تاثیر می پذیرفت. مردمی که سالها در زیر یوغ استثمار سرمایه جبهانی هویت خود را از دست داده بودند و پس از قیام در محیط کارخانه و مزرعه و اداره تحت فشار فرهنگی و مادی قدرتمندان دولتی از بدست آوردن حقوق خود باز نگهداشته میشدند، در دانشگاهها جرعه هایی از امید می یافتند.

به دانشجویی که قدرت خواندن و امکان مطالعه دارد، به استادی که فکر میکند نمیتوان قبولاند که خلق کرد ضد انقلاب است؛ که کارگران بیکار نوکر بیگانه هستند؛ که از موی زنان اشعه های منحرف کننده ساطع میشود؛ که بازگشت به ۱۴ قرن پیش ممکن و ایده آل است؛ که امپریالیسم امریکا در کروگانها خلاصه میشود؛ که مردم برای شکست انقلاب نگرند، بلکه برای بقدرت رساندن اسطوره های ۱۴۰۰ سال پیش برخاستند. برای زعمای جمهوری اسلامی و رهبران تعجب آور بود که چگونه جوانان مسلمان وارد دانشگاه میشوند و کمونیست بیرون می آیند. این سوالی است که فکر دیکتاتور کره ی جنوبی و پینوشی شیلی و امثال آنها را هم مشغول داشته که چگونه جوانان مسیحی وارد دانشگاه میشوند و کمونیست خارج میشوند. این به ملحت هیچکدام از زعمای دیکتاتور نیست که بفهمند. اما جواب ساده است. دانشگاه مرکز علم است و کمونیسم یا سوسیالیسم علمی هم متکی بر علم است. از اینرو است که رهبران مسلمان جمهوری اسلامی با ژنرالهای مسیحی شیلی و حافظین دیگر سرمایه در کشورهای مشابه نیز به نتایج واحدی برای درمان "درد" میرسند. "دانشگاه بیدین، محیط رشد کمونیسم باید منحل شود."

باین ترتیب بود که بایستی بطور جدی به دانشگاه مزاحم سلطه گران جمهوری اسلامی برخورد میشد و بنابراین پس از ماهها تبلیغ ریاکارانه با توسل به چماق داران

مسلح و در پناه پاسداران (۲۵) بدست یورش به دانشگاهها بنام "انقلاب فرهنگی" آغاز گشت. بهمان ترتیب که اخیرا دیکتاتورهای "ال سالوادور" به دانشگاه هجوم آوردند و بسیاری را بشهادت رساندند، دانشگاهها مورد تاخت و تاز قرار گرفت. "انقلاب فرهنگی" با زخمی کردن هزاران نفوس دانشجو و استاد و کشتن دهها نفر و به زندان انداختن صدها نفر انجام گرفت. یاد ایلغار مغول بخیر. آمدند و سوختند و کشتند و بردند. و جالب اینست که دانشجویان و استادان مبارز را بعنوان مسبین جنایات رژیم بسمه جوبه اعدام سپردند! زهی بیشر می!

بدیهی بود که نتیجهی "انقلاب فرهنگی" مرتجعین چیزی جز بی فرهنگی و عقب افتادگی نمیتوانست باشد. دانشگاهها را بستند تا این سنگر مبارزه را از نیروهای مرفقی و دانشجویانی که در خدمت زحمتکشان و در راس آنها طبقه کارگر قرار گرفته اند، بگیرند. مرتجعین و حافظین سلطه سرمایه غافل از اینند که ساختمان دانشگاه نیست که آنها را تبدیل به سنگر مبارزه کرده است بلکه تجمع دانشجویان و استادان جویای علم است که آنها را بسمه سوبالسم علمی رهشون کرده و دانشگاه را تبدیل به یکی از سنگرهای انقلاب اجتماعی میکند. تعطیل این مرکز گرچه مشکلاتی برای این رهروان سوبالسم ایجاد میکند ولی سنگرهای تازه مبارزه ایجاد میشود و سنگرهای دیگر تقویت میگردد. خیابانها و کارخانه ها، معسادن و پالایشگاهها، مدارس و مزارع تبدیل به عرصه های تزارهای برای دانشجویان انقلابی میگردند و این خود زمینه ساز تدارک انقلابی دیگر میشود.

اما بستن دانشگاه تنها سنگری مبارزاتی را تعطیل نکرد بلکه مرکز علم و پژوهش را نیز تعطیل نمود و نتیجه این امر تضعیف کار آموزش در رشته های بهداشتی و طبیی و مختل شدن کار آموزش در رشته های تولیدی است و چسه مستقیم و غیر مستقیم بیکار شدن گروهی عظیم و به این ترتیب گامی تازه در راه تشکیل ارتش بیست میلیونی. ارتش بیست میلیونی بیکاران! آسیب دیدن مراکز طبیی و بهداشتی زیان شبیه طور عمده متوجهی زحمتکشان است که رهبران رژیم سرمایه داری اسلامی سنگ آنها به سینه میزنند. برای رهبران جای نگرانی نیست، در صورت بیمار شدنشان علاوه بر استفاده از بهترین متخصصین ایرانی از سوئیس و مراکز دیگر برایشان متخصص میتوان وارد کرد. نخیر هیچ جسای نگرانی نیست!

"انقلاب فرهنگی" و "شورای" منتصب امامش پس از گذشت ۳ ماه شعار و هیاهو سرانجام پرسشنامه ای تولید کرد که استادان در آن اسم و رسم خود را بنویسند و غیره. کوه پس از درد زایمان ۳ ماهه موشی زائید! اخیراً هیات هفت نفره ی منتصب امام هیات دیگری را انتصاب کرده که بنام جهاد دانشگاهی تا میتوانند خراب کنند و احیاناً پس از چند ماه کار طاقت فرسا؟ ورقه ی کاغذ دیگری را بهافرینند! جالب اینست که امروز در دانشگاهها پس از "انقلاب فرهنگی" از نوع اسلامی سه مرکز قدرت بوجود آمده

است: وزارت علوم - گروه هفت نفره و جهاد دانشگاهی - شوراهای منتخب دانشگاهی آنقدر برای زمامداران جمهوری اسلامی ناراحت کننده هستند که برای تخریب آنها احتیاج به ایجاد سه مرکز قدرت دارند! سه مرکز قدرتی که هیچیک دیگری را قبول ندارد و هر کدام برای تخریب میکوشد بر دیگران سبقت گیرد. و همین موقعیت است که به مرتجعین نویسد میدهد که فاتحه ی دانشگاه برای سالهای سال خوانده شده است.

در مقابل اقدامات مرتجعین رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، دانشجویان انقلابی و مرفقی بمبارزه ی خود ادامه میدهند و در راه فشرده تر کردن صفوف خود و تحکیم همبستگی شان گامهای استواری بر میدارند. و استادان نیز با توجه به اهمیت شرکت همه جانبه در مبارزه، کانونهای فعالیت در تهران و شهرستانها ایجاد نموده و میکوشند تا قاطعانه و بدور از انحرافات راستگرایانه و سازشکارانه به جنگ ارتجاع روند. این مبارزات و مقاومتها از سوی دانشجویان و استادان، بزرگترین گواه بر اینست که گرچه رژیم دانشگاهها را تعطیل کرده و دفترهای سازمانهای مبارز دانشجویی مهر و موم شده اند و استادان مرفقی مورد فشار قرار گرفته و چماق تعفیه در بالای سرشان است، مبارزه ی دانشگاهیان تعطیل نشده و نخواهد شد.

مبارزه برای بازگشائی و ادامه ی فعالیت دانشگاهها تحت مدیریت شوراهای منتخب استادان - دانشجویان - کارمندان خواست مرکزی دانشگاهیان است و مبارزه در راه تحقق این خواست تا پیروزی نهایی ادامه خواهد یافت. ●

مسئله آزادیهای ۲۰۰۰

یکی از اهداف چپ از شرکت و بسط مبارزه ی دموکراتیک اتفاقاً نشان دادن کاذب بودن ادعاهای امثال بختیارها است. چپ فقط از طریق پیوند دادن مبارزات و خواسته های دموکراتیک با جنبش کارگری و خواسته های زحمتکشان است که میتواند مبارزه برای دموکراسی را در ارتباطی دیالکتیکی در خدمت گسترش مبارزه ی سوبالسمی در آورد. اگر بورژوازی خواست آزادی بیان و اجتماع را مطرح میکند، چپ باید محدود بودن این خواسته های آترانشان داده و بطور مشخص برای تحقق آن، خواست ایجاد امکانات ارتباط جمعی غیر دولتی خواست ایجاد شوراهای واقعی را مطرح نماید، نه اینکه پشت حزب جمهوری اسلامی پنهان شده و به تأیید انحصارگری آن پردازد.

اگر مساله حجاب و تبعیض جنسی بین زن و مرد به یکی از مسائل ملموس جامعه تبدیل گشته و بورژوازی با شعار "مبارزه با حجاب" بمیدان آمده، چپ باید به شکافتن نتایج این تبعیض برای زحمتکشان جامعه پرداخته و آثار آنرا در زندگی زنان و مردان زحمتکش جامعه نشان دهد و با ارائه و تبلیغ برنامه ی مشخص برای زنان زحمتکش (تساوی حقوق، تعطیلات دوران بارداری با حقوق مهد کودک و...) مبارزه ی دموکراتیک برای حقوق زن را از دامنهی

بقیه در صفحه ۶

مرکز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

انتشارات سازمان وحدت کمونیستی

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران .
 - ۲- نکاتی در باره پیرویه تجانس .
 - ۳- پیرویه تجانس، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول)
 - ۴- اسانلینسم، تبادل نظر (دفتر دوم) .
 - ۵- اندیشه مائوسه دون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم)
 - ۶- مرحله تدارک انقلابی .
 - ۷- مدخلی بر اقتصاد سیاسی (والیه- سالاما) .
 - ۸- مشکلات و مسائل جمیش .
 - ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم ونش نیروهای چپ .
 - ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی بر گذشته و رهنمون- دی برای آینده .
 - ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک سازمان وحدت کمونیستی و جبهه آزادیبخش فلسطین) .
 - ۱۲- مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فریدریش انگلس .
 - ۱۳- نشریه رهائی (تئوریک) شماره های (۲ و ۳ و ۴) .
 - ۱۴- آنتی دورینگ (دفتر اول)
 - ۱۵- در تدارک انقلاب سوسیالیستی .
 - ۱۶- انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی .
 - ۱۷- مکاتبات مارکس و انگلس در بهار - مائریالسم تاریخی .
 - ۱۸- مارکسیسم و حزب .
 - ۱۹- تروتسکیسم، سقط دیالکتیک لنینی .
 - ۲۰- بحثی پیرامون تئوری انقلاب نقدی بر نظرات رزمندگان آزادی طبقه کارگر
- *****
- همچنین جزوات زیر نیز توسط هواداران سازمان منتشر شده است :
- ۱- نقدی بر : در باره تضاد - اثر مائوسه دون
 - ۲- ترجمه نقدی بر "مبارزه طبقاتی در شوروی اثر بتلهایم" از پل سوئیزی .
 - ۳- سیاست حزب توده قبل از انقلاب ، بعد از انقلاب .
 - ۴- درباره شوراها .
 - ۵- انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت .
 - ۶- راه رشد غیر سرمایه داری
 - ۷- سرانجام واقعیت - نقدی بر راه رشد غیر سرمایه داری نوشته اولیانفسکی .
 - ۷- خطوطی پیرامون مسئله امپریالسم .

تهران ، کانون ، کمیته بررسی انتخاب کتاب :
پاسخ تلگراف فهرست کتابها :

فرهنگ شاهنشاهی- درخت سایه کستر- پیمان ویونسد-
کوروش شاه- جمشید شاه- آریا مهرنا هشا- تاریخ معاصر ایران-
شاهنشاهی نامه ها (ظاهرا "هدی با یاداشد) - تاریخ دو ه-زارو
بانصدساله- قدرت و مقارن در ادوار تاریخ- مالک و زارع -
سناها و مدالها ایران - پالانرا از سطح فکری سلامت روح- پیروی
فکر - صمیرا طن - روانکاوی ودین - دنیائی که من می بینم
(کوماتری از برتراند راسل است) - عصر بندگراشی - عصر جرد -
غبرو سگری - برگزیده افکار راسل - عصر تجربه و تحلیل (?) -
سدایکی (?) - قلمکار - سنا لکری - بول و امناد - اندیشه
ریاضی - بینگامان اخترشناسی - جادوی اعداد - داسسان
مجموعه ها (ظاهرا "منظور هر گونه مجموعه" داسان بوده است) -
مساهله های ریاضی آسان - زمین و آسمان - سیاره - معما هکما -
ضرورت هنر - قصه های ازباله - رازهای درون زمین -
الکترون یزان ساده - چرا چرخ می گردد ؟
کتابهای زیر کنجکای کودکان را نسبت به مسائل یری می-
انگیزد . در صورت تشخیص ، آنها نیز از لیست ها خارج شوند .
(یعنی کتابهای فوق نیز با طری برانگیختن کنجکای کودکان
نسبت به مسائل ، با بد جمع آوری شوند)
آثار شاملو ، نیما ، اخوان ، آزاد ، اسما عیلا هودی ، فروغ
فرخزاد ، نادریادریور ، آتشی ، شفیع کدکنی ، جوف با کزای
(منظور با الزاک است) ، شولخوف ، کورکی ، چارلز دیکنر (منظور
دیکنس است) ، روبین رولان (منظور رومن رولان است) ، تولستوی (منظور
تولستوی است) ، نهرو ، صادق هدایت ، صادق جویک ، نادریادریور ،
و کتب بررسی های تاریخی و اجتماعی .

کتابخانه داراب

تنظیم کنندگان تلگراف برای موجه جلوه دادن اقدام خود در
ابتدای لیست ، نام چند کتاب مدح و ثنای متعلق به دوران شاه
مخلوغ را ذکر کرده اند تا در سایه آن بتوانند به مقصود اصلی خود
برسند . با اجرای این دستور العمل فقط کتبی در کتابخانه ها باقی
میماند که کنجکای کودکان را نسبت به مسائل یری برنگیزد ، مثل
آداب استنجا ، جامع الدعوات کبیر ، و کتاب جودی . و واضعا
هم نگاه کما می که مسائل یری از این قبیل
میتوانند مهمترین مشعل فکری آدمی را در باقی
بماند چه داعی دارد بگذاریم مسائل یری شیطانی از قبیل چرا
چرخ می گردد یا ضرورت هنر برای بچه ها مطرح بشود ؟ در صورتی
که جواب این سئوالها را هیچکس مسئله کوهم میدانند و می-
تواند به سادگی طی سالهای آینده در مکتب خانه های سرگذر
به بچه مکتبی ها بگوید : جواب اولی این است که "تخمس
نا بسم الله" فوراً "استغفار کن ، چرخ به خواست خدا می گردد !" -
جواب دومی هم این است که : " هنر ضرورتی ندارد که هیچ ، کفر
هم هست ، و ایسا روبرو با و یک پایت را هم بالانکهدار !" ●



"كتب ظاهره ای كه كنجكاوی كوودكان را نسبت به مسائل ملی برمی انگیزاند!"

جواد برهان

هنری ایران و کتابخانه معروف اسکندریه گذشت خواننده ویا شنیده اند و آگاهند كه چطور اولی به دست پادیه نشینان غارتگر عرب تكه تكه شدویه غارت رفت و دومی نامدتهای مدیدی برای تاباندن گلخن حمای اسكندریه و شهرهای مجاور آن به عنوة سوخت مورد استفاده قرار گرفت و در نتیجه مجموعه بسیار عظیمی از دستاوردهای اندیشه و دانش بشری با این استدلال تهوع آور به خاکستر مبدل شدكه: "اگر در این كتابها همان مطالب گفته شده كه در قرآن ما مسلمانان هست پس دیگر اینها زائداست - و اگر چیزهای دیگر در آنها آمده كه در قرآن نیست، پس از مقوله كتب ظاهره اند و نگهداری آنها مفید فایده ای نیست!"

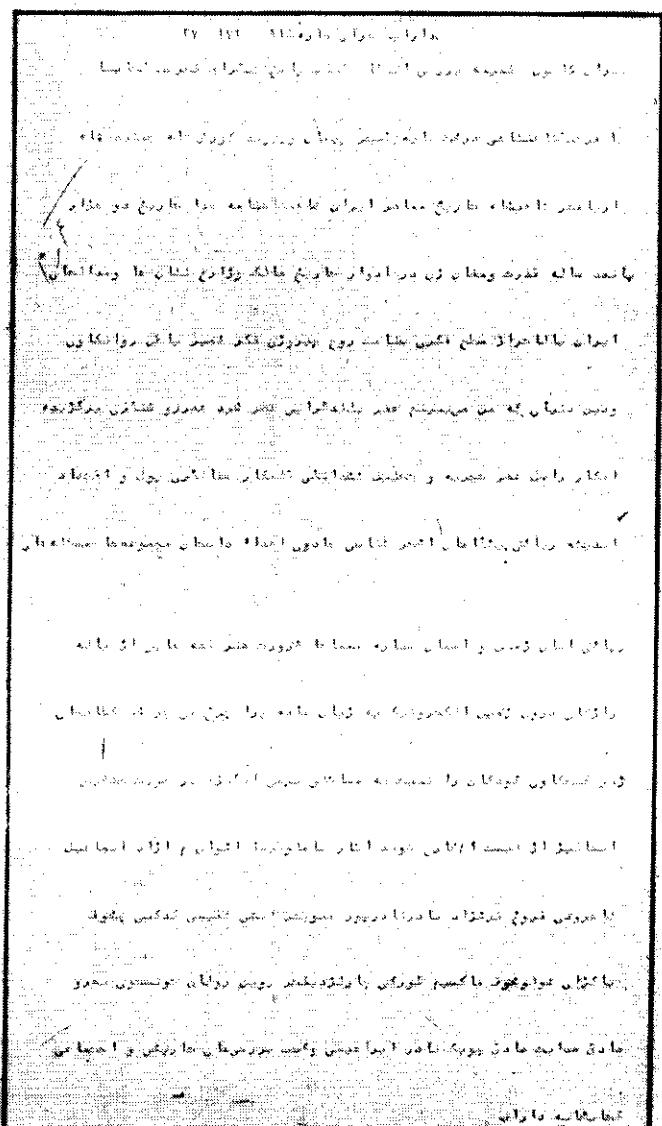
امروز يكبار دیگر ملت ما، در گذر تاریخی خود از این پیچ پس خطرناك، در برابر چنین خطری قرار گرفته است.

آخوندیسم كه جهان را فقط از منفذ تنگ لوله ای بریقتش می بیند اینبار صراحتاً "به تعطیل مراکز علمی بیرون راندن استادان و بستن بی تعارف دانشگاهها، طرد دانشمندان و پژوهندگان و تعطیل انستیتوهای تکنولوژی، تصفیه كتابخانه ها و قراشتگاها"ی عمومی از "هر آنچه كنجكاوی انسان را نسبت به مسائل ملی برانگیزد كه منافع آخوندیسم را مورد تردید قرار دهد و آیه های مورد تبلیغ آنها را زیر سؤال بگذارد"، آتشش زدن كتابفروشیها در تهران و شهرستانها، اظهار نفرت از هنر و امحاء تمام دستاوردهای آن (حتی از راه آتش زدن محموله های كتاب و صفحات موسیقی علمی در انبارهای گمرک و قصداً محای آثار تاریخی اصفهان و فرسك های گرانبهای چهل ستون و عالی قاپو و غیره)، تعطیل كامل مدارس تئاتر و موسیقی و سینما و هنرهای تجسمی و... پرداخته و برای آن كه كوتاهی عمر خود كا مكیش مانع تکمیل این ویرانگری خصمانه نشود می كوشد این مراكه "وظیفه شرعی و الهی" خودی شما را در اسرع وقت ممكن به سرانجام می برساند.

به متن این سند توجه بفرمائید. این يك تلگراف رسمی است كه كتابخانه داراب به كمیته بررسی انتخاب كتاب (ظاهرا) مربوط به كتابخانه های كائون پرورش فكري كوودكان و نوجوانان مخا بره کرده است. البته ما متن آشفته و مغلو ط تلگراف را كه حاکی از شعور تنظیم كنندگان آن نیز هست، برای آنكه خوانندگان راحت تر دریا بندیا گذاشتن علائم لازم به چاپ می رسانیم. ضمناً تاء كیده ها و همچنین توضیحاتی كه داده اخل پرانتر آمده است.

داراب - تهران - شماره ۹۱۵ ۱۷۲ ۲۷

خوانندگان ما بخوبی میدانند عمق عداوت نظام قبیله ای عرب با فرهنگهای پیشرفته همسانش به چه پاییده بود، و بطور نمونه ماجراهای تاریخی راكه برگنجینه های گرانبهای آثار



بقیه صفحه ۱۷